

بازاندیشی در نسبت طراحی شهری و برنامه‌ریزی: بازگشت به ریشه‌ها

بهزاد ملک‌پور اصل* - استادیار دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۱۳

چکیده

تفاوت‌گذاری و تمایز فزاینده‌ی مابین برنامه‌ریزی و طراحی شهری چگونه شکل گرفته و سپس بسط یافته است؟ مقاله با تمرکز بر این پرسش، به مناسبت و تا جایی که منطبق بحث اقتضا می‌کند، مقدمات این تمایز را از منظر نئولیبرالیسم، رقابت‌پذیری جهانی و الگوواره‌ی نوشهرگرایی به مثابه‌ی چارچوب‌های نوین تفکر و آگاهی در عرصه‌ی مطالعات شهری توضیح خواهد داد. رویارویی برنامه‌ریزی و طراحی شهری از این منظر نیازمند توضیحی است که در این پژوهش از مجرای اشاره و مناقشه‌ای در ماهیت طراحی شهری و کسب‌کنش بنیادین مابین «علم» و «طراحی» تشریح خواهد شد. مقاله به لحاظ روش‌شناسی دارای ماهیت تبیینی - اکتشافی است و کشف روابط علی موضوع پژوهش یعنی بررسی چرایی شکل‌گیری تمایل فزاینده به تفاوت‌گذاری مابین طراحی شهری و برنامه‌ریزی برای سنجش‌گری آن، چارچوب اساسی مقاله را تشکیل می‌دهد. دریافت و توضیح روند «استقلال طراحی شهری» و مطرح شدن انگاشت‌هایی هم‌چون حکمروایی به جای تجویز برنامه‌ریزانه و تالی‌های آن، زمینه را برای این ادعا فراهم می‌کند که طراحی شهری می‌بایستی به ریشه‌ها و خاستگاه خود به مثابه‌ی زیرمجموعه‌ی کاربست برنامه‌ریزی بازگردد. در شرایطی که می‌بایست نظام آموزشی شالوده‌ای نو در عرصه‌ی مطالعات شهری بر مبنای ارزش‌های برنامه‌ریزی هم‌چون عدالت اجتماعی و منافع همگانی برای درک ماهیت مشکلات شهری در دوران جدید فراهم می‌کرد، ایده‌نولوژی‌های جزم-اندیشی هم‌چون نوشهرگرایی به‌واسطه‌ی چرخش به سمت طراحی شهری، جانشین ارزش‌های برنامه‌ریزی شده و راه برای تبیین دقیق مشکلات یاد شده دشوار و در برخی موارد مسدود کرده است. فراخوان بازگشت به برنامه‌ریزی و احیای جایگاه واقعی طراحی شهری، راه‌کار ارائه شده در این مقاله است؛ به‌طوری‌که همراه مضامینی هم‌چون سرزندگی و حس مکان، مفاهیم عمیق‌تر در حوزه‌ی عدالت محیطی، اجتماعی، انصاف اجتماعی - اقتصادی و قومی در ارتباط با تفاوت‌ها، تنوع‌ها و پایداری بوم‌شناختی نیز مورد توجه طراحی شهری قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: طراحی شهری، ارزش‌های برنامه‌ریزی، نئولیبرالیسم، نوشهرگرایی

بیان مسأله

« طراحی شهری – البته با در نظر داشت استثنائاتی اندک – همواره به نوعی از نظریه‌پردازی اکتفا کرده است که رها از قیده‌های برخاسته از واقعیت‌های انضمامی اقتصادی و سیاسی نظام جهانی سرمایه‌دارانه بوده، و واجد نوعی از ایده‌تولوزی خودارجاع بوده است» (کاتبرت، ۲۰۱۱: ۱۳۹).

«طراحی شهری به مثابه‌ی حرفه‌ای متشکل و انضباطی که به‌طور سنتی با معماری و برنامه‌ریزی شهری درهم‌تنیده است (Lang, 2007: 464)، همچنان عرصه‌ای غیرقطعی و معلق محسوب می‌شود (پالاتزو، ۲۰۱۱: ۶۵).... اما علی‌رغم این کاستی‌ها، به اندازه‌ی معماری و برنامه‌ریزی شهری ادعای استقلال و مشروعیت دارد» (کاتبرت، ۲۰۱۱: ۱۴۰).

«من پی‌جویِ مرزبندی و تعین‌بخشی به کاربست حرفه‌ای یا انضباطی آکادمیک که "طراحی شهری" نامیده می‌شود و متمایز از برنامه‌ریزی و معماری یا هر چیز دیگری است، نیستم و به‌جای آن به آنچه طراحان در مقیاس شهری با همراهی سایر متخصصان – شامل معماران و برنامه‌ریزان و مهم‌تر از همه فعالان سیاسی و اجتماعی – در فرآیند تولید فضا انجام می‌دهند و می‌دهند علاقه‌مند هستم و ... این مهم از طریق بررسی دیالکتیک مابین سرمایه‌داری و شهرگرایی امکان‌پذیر است» (گون‌واردنا، ۲۰۱۱: ۱۶۲).

این جملات آغازین نشان‌دهنده‌ی طرح پرسش – و البته بهتر است گفته شود – فشرده‌ای از طرحی است که مضمون آن در سراسر متن جاری است و در نهایت مقاله از برای آن نوشته شده است: «اندیشه‌ی استقلال طراحی شهری»^۱ و گسست آن از برنامه‌ریزی و «تفاوت‌گذاری»^۲ فزاینده‌ی مابین آن دو چگونه شکل گرفته و سپس چنان بسطی یافته است؟. طراحی شهری در سرآغاز پیدایی خود نوعی فعالیت در راستای «زیباسازی فضاهای عمومی»^۳ (پالاتزو، ۲۰۱۱: ۷۷) بود و از محدوده‌ی تنگ عرصه‌ی مرتبط با فرم و کالبد شهری فراتر نمی‌رفت (Bell, 2005; Gunder, 2011). امروزه طراحی شهری مقبولیت گسترده‌تری یافته و در سال‌های اخیر و به‌ویژه از دهه‌ی ۱۹۹۰ به این سو، تمایز مابین برنامه‌ریزی و طراحی شهری در حال شکل‌گیری است (Cuthbert, 2001, 2007; Childs, 2010; Gunder, 2011) که موضوع اصلی و پیش‌برنده‌ی این مقاله و ضرورت آن نیز محسوب می‌شود. زمینه‌های ظهور عبارت «طراحی شهری» را می‌توان در اواسط دهه‌ی ۱۹۵۰ و در پروگرام‌های دانش‌پژوهانه‌ی دانشگاه‌های ایالات متحده ردیابی کرد. در این دهه برنامه‌های منسجم و مدون تحت عنوان «طراحی مدنی»^۴ در دانشگاه پنسیلوانیا در سال ۱۹۵۶ تدوین شد که در پی ترویج و بسط اصول مرتبط با کیفیت محیطی بود و می‌توان آن را ادامه‌ی دوره‌هایی با همین عنوان – البته دوره‌های کوتاه‌مدت و نه‌چندان منسجم – در دانشگاه لیورپول و با هدف آموزش برنامه‌ریزان دانست که در سال ۱۹۰۹ راه‌اندازی شده بود (Strong, 1990; Larice and Macdonald, 2007). پالاتزو، ۲۰۱۱). انگاشت «طراحی مدنی» (Cullingworth and Nadin, 2006; پالاتزو، ۲۰۱۱) ارتباط ضمنی نزدیکی با حکومت محلی شهری و عملکردهای شهری هم‌چون «مرکز عمومی»^۵ (Cuthbert, 2007: 180) و برنامه‌ریزی شهری داشت. با در نظر گرفتن معیارهای امروزی آموزش طراحی شهری^۵، آن برنامه و این دوره‌ها را نمی‌توان پیشروان آموزش طراحی شهری دانست.

۱. بُحرانی در نظر و عمل که حامیان اندیشه‌ی استقلال طراحی شهری تشخیص داده و در صدد رفع آن برآمده بودند، دهه‌هایی بعدتر یعنی از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، زمانی که بحث بر سر «بعد طراحی برنامه‌ریزی» و جایگاه آن در عرصه‌ی مطالعات شهری در بریتانیا به اوج خود رسید، به شکل دیگری استحاله یافت: «بحران مشروعیت». صورتی از این بحران را ورما (۲۰۱۱: ۹۵) در ذیل بحثی با عنوان «طراحی شهری، یک پروژه‌ی نظریه‌ی پردازی شده‌ی ناتمام» (An incompletely theorized project) چنین بیان کرده است: طراحی شهری واجد کشمکش ذاتی و بنیادین مابین دوسویه «علم» و «طراحی» است و توأمان هم «ظریف و احساسی» و هم «معمول و منطقی» است و به شکل ناتمام تئوریزه شده است. در واقع هنوز بحث درباره‌ی بنیادهای این رشته نابسند است و به‌جای بحث استقلال آن می‌توان عدم قطعیت‌های برآمده از این کشمکش را به رسمیت شناخت و انعطاف و آزادی عمل بیشتری برای طراحی شهری برای رقابت و بقا بدست آورد.

2. exercise in beautification of public spaces

3. civic design

4. civic center: ترجمه‌ی این اصلاح به مراکز مدنی، ترکیبی بدست می‌دهد که بی‌معناست. ترجمه‌ی مکانیکی civic به «مدنی» در تعارض با تاکید خود نویسنده است که اشاره به مراکز عمومی شهری و بنیان‌های سیاسی‌اش دارد (پالاتزو، ۲۰۱۱).

5. منظور از معیارهای امروزی طراحی شهری، تحول از دیدگاه محصول – سو به دیدگاه فرآیند – سو است. در طراحی شهری، الگوردهی مسلطی که اساس طراحی را تشکیل می‌دهد با محصول سروکار دارد و نه با فرآیند (Lang, 2005) اما امروزه و با روشن شدن کاستی‌های دیدگاه محصول – سو، بسیاری از صاحب‌نظران طراحی شهری معتقدند هر درکی از طراحی شهری بدون درک فرآیند توسعه، ناقص خواهد بود و در واقع، فرآیند تولید فضا دارای اهمیت است.

ظاهر شدن «طراحی شهری» به عنوان دوره‌ای آموزشی - به معنای دقیق کلمه - و به مثابه‌ی عرصه‌ی میان‌کنشی مابین سه انضباط معماری، برنامه‌ریزی شهری و معماری منظر در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ و در قالبی محدود و ویژه در دانشگاه هاروارد و سایر دانشگاه‌های آمریکای شمالی و اروپای غربی رُخ داد (پالاتزو، ۲۰۱۱: ۶۷). این ظهور و انگاشت‌پردازی از طراحی شهری، به شکل-گیری هویت و مرتبه‌ی علمی مستقل منجر نشد و هم‌چنان به عنوان گرایش تخصصی دوره‌ی کارشناسی ارشد معماری و برنامه‌ریزی شهری مطرح بود (Frey, 2005; Punter, 2007). کوین لینچ در سال ۱۹۷۹ در «کنفرانس طراحی شهری» در دانشگاه «برکلی» کالیفرنیا، به‌واسطه‌ی انتقاد از شیوه‌ی آموزش این رشته، «برنامه‌ی تخصصی دو ساله در مقطع کارشناسی ارشد» را پیشنهاد و با به‌کارگیری واژه‌ی «طراحی شهر» (پالاتزو، ۲۰۱۱: ۶۸)، جایگاه برجسته‌ای به این حرفه از سوی او اعطا و زمینه‌ی اولیه برای ادعاهای آتی در خصوص استقلال و تمایز هویتی طراحی شهری با سایر انضباط‌های دانش‌پژوهانه فراهم شد. هم‌زمان با این تحولات، آموزش طراحی شهری نیز به ابزاری برای حرفه‌مندان و متخصصانی تبدیل شده است که فراتر از «زیباسازی فضاهای عمومی» به بازشکل‌دهی فضاهای شهری در روند تغییر و توسعه‌ی شهرها می‌اندیشد تا از این طریق با شرایط شهری جدید هم‌ساز شده و در تولید و بازتولید «فرم شهری به مثابه‌ی فضای اجتماعی» مشارکت نماید (پالاتزو، ۲۰۱۱: ۶۸).

دگرگونی‌های یاد شده در زمینه‌ی شکل‌گیری و آموزش طراحی شهری به گرایشی پیش‌رونده در سال‌های اخیر منجر شده است که مدام در پی تفاوت‌گذاری و جدایی‌گزینی مابین طراحی و برنامه‌ریزی شهری است؛ به‌طوری که برخی از صاحب‌نظران طراحی شهری (Moughtin et al., 2003; Child, 2010) در تعریف خود از این عرصه‌ی پژوهشی، اشاره‌ای به برنامه‌ریزی نمی‌کنند و آن را کاربستی می‌دانند که با معماری، معماری منظر و عمران و حکمروایی درگیر شده است. تبیین این دگردیسی و گرایش به جدایی‌گزینی و تالی‌های آن به عنوان هدف اصلی مقاله نمی‌تواند ناظر به فرآیند کم‌رنگ شدن نقش برنامه‌ریزی و جایگاه آن در تحلیل مشکلات شهری و این ادعا که ذیل چرخش نئولیبرالی از تجویز برنامه‌ریزانه به حکمروایی شهری، طراحی شهری نسبت به برنامه‌ریزی در جایگاه و موقعیت مرکزی قرار گرفته است، نباشد.

بر اساس آنچه پیش‌تر آمد اگرچه هویت حرفه‌ای و دانش‌پژوهانه‌ی طراحی شهری در مراحل اولیه‌ی شکل‌گیری از طریق پُر کردن شکاف‌های موجود در عرصه‌های نظری - پژوهشی تثبیت‌شده‌تری هم‌چون معماری و برنامه‌ریزی شهری تعریف می‌شد - و البته امروزه نیز هم‌چنان در بیشتر موارد ذیل برنامه‌ریزی و به عنوان زیرمجموعه‌ی آن تعریف می‌شود - اما با گذشت زمان و شکل‌گیری الگوواره‌های نوین هم‌چون «نوشهرگرایی»، برخی از صاحب‌نظران (Snow, 2004; Cuthbert 2007, 2011; Sternberg, 2000; Child, 2010) به شدت از مشروعیت بخشی به انگاره‌ای که این حوزه را پرکننده‌ی خلأهای موجود در سایر انضباط‌ها می‌دانند، حذر می‌کنند. چنین روندی موجب خلق هویتی متمایز برای طراحی شهری شده که در مقیاس‌های مختلف، از یک بلوک و خیابان تا مناظر منطقه‌ای و کلان‌شهری کاربرد دارد (پالاتزو، ۲۰۱۱).

علی‌رغم چنین تحولاتی در تعریف و کاربست طراحی شهری، چنان‌چه تمام اجزای متشکله‌ی طراحی شهری را کنار هم گرد آوریم، بازهم تصویر منسجمی از انضباط مستقلی که ریشه در نظریه‌های ماهوی داشته باشد به‌دست نخواهیم آورد و «جریان مسلط طراحی شهری به معنای بنیادین و ریشه‌ای کلمه، غیرنظری است»^۲ (کاتبرت، ۲۰۱۱: ۱۴۳). به‌طوری که ارتباط ماهوی ناچیزی با رشته‌های پایه در علوم اجتماعی، هنر و مطالعات انسانی دارد (Punter, 2006, 2007; Goonewardena, 2011; Gunder, 2011) و تفاوت‌گذاری‌اش با برنامه‌ریزی شهری به شکل‌گیری محیط فکری نسبتاً مغشوش در عرصه‌ی مطالعات شهری منجر شده است. این آشفتگی تا جایی بوده است که برخی از اندیشمندان (Ellis, 2002; Gunder & Hillier, 2007; Gunder, 2006, 2011) در پی احیای جایگاه اصلی طراحی شهری به‌مثابه‌ی زیرمجموعه‌ی کاربست برنامه‌ریزی^۳ هستند که به‌طور مشخص با شکل شهر، سرزندگی و زیبایی‌شناسی در ارتباط است.

۱. این موضوع در برخی از مهم‌ترین دانشگاه‌های دنیا هم‌چنان پابرجاست. به عنوان نمونه در دانشگاه ام‌آی‌تی (MIT)، طراحی شهری به عنوان گرایش تخصصی دوره‌ی کارشناسی ارشد برنامه‌ریزی شهری تدریس می‌شود. در دپارتمان مطالعات و برنامه‌ریزی شهری دانشکده‌ی معماری و برنامه‌ریزی (School of Architecture and Planning) دانشگاه ام‌آی‌تی (MIT)، طراحی شهری به عنوان یکی از گرایش‌های تخصصی دوره‌ی کارشناسی ارشد برنامه‌ریزی شهری مطرح شده است.

2. Mainstream urban design is a theoretical in a fundamental sense

3. Subset of planning practice

بحث «استقلال» و «تفاوت‌گذاری» با برنامه‌ریزی شهری سبب شده که «جریان مسلط طراحی شهری» به شکل مخاطره‌آمیزی در حال بدل شدن به نوعی «فناوری اجتماعی» باشد که تهنی از هرگونه فهم ماهوی از جامعه است (کاتبرت، ۲۰۱۱: ۱۳۹) و درک عمیقی از ماهیت مشکلات شهری^۱ به عنوان موضوع مورد پژوهش ارائه نمی‌کند. گوند (۲۰۱۱: ۱۸۴) بر این باور است که طراحی شهری، در بهترین حالت، «محیط را از منظر پیشکاری یا در خدمت انسان بودن درک می‌کند و آن را به‌مثابه‌ی اُبژه‌ای در خدمت مدیریت انسانی - اگر نگوئیم در پی مالکیت‌اش است - در نظر می‌گیرد»؛ موضعی که در تعارض آشکار با ارزش‌های برنامه‌ریزی قرار دارد و کمتر در متون برنامه‌ریزی با آن مواجه می‌شویم. برنامه‌ریزی ریشه در اصلاحات اجتماعی دارد و با مرکز توجه قرار دادن ارزش‌هایی همچون «خیر عمومی»^۲ و با پی‌جویی انگاشت‌هایی همچون «عدالت محیطی و اجتماعی» و «آینده‌ی پایدار بوم-شناختی» سعی دارد محیط را از حالت اُبژه‌گی خارج کند؛ حالتی که صرفاً محمل مداخلات انسانی است.

مقاله با بحث درباره‌ی ماهیت طراحی شهری و شرایط اطلاق واژه‌ی «علم» به آن، موضوعیت ادعای «استقلال» را مورد بررسی قرار می‌دهد و در ادامه با جای دادن طراحی شهری به همراه برنامه‌ریزی، هر دو، در بستر سلطه‌یافته‌ی نئولیبرال رقابت جهانی، روند کاهش اعتماد به برنامه‌ریزی از سوی طراحی را به میانجی چشم‌اندازهای واگرایانه هم‌چون الگوواره‌ی نوین «نوشهرگرایی» می‌کاود. بر مبنای این فرآیند، این ادعا مطرح خواهد شد که کالایی کردن و اُبژه شدن محیط مصنوع و طبیعی از سوی جریان مسلط طراحی شهری، ابزاری است برای دستیابی به انباشت سرمایه تحت جهانی شدن رقابت‌پذیر و احیای ارزش‌های مرکزی برنامه‌ریزی هم‌چون نگاه‌داشت منافع جمعی و همگانی و احیای محیط زیست به عنوان امری پیشرو در ساخت شهرها و نه اُبژه‌ی در خدمت مدیریت انسان به همراه تعریف اُبژه‌ی نظری و عملی طراحی شهری ذیل برنامه‌ریزی، راه‌کارها و مسیر بنیادین برای دستیابی به طراحی شهری کارآمد و پاسخگو به مشکلات شهری خواهد بود. در پیمودن این مسیر تبیین نقش «طراحان شهر» در فرآیند «تولید فضا» به جای مطرح ساختن ادعای استقلال از سایر انضباط‌های دانش‌پژوهانه و نسبتاً مرتبط، یاری‌رسان خواهد بود. هم‌چنین این همراهی و هم‌یاری را می‌توان در پژوهشی مستقل در درون چهار سنت - یعنی سنت تحلیل سیاست، اصلاحات اجتماعی، یادگیری اجتماعی و بسیج اجتماعی - که بر شیوه‌ی تفکر و عمل برنامه‌ریزی تأثیرگذار بوده‌اند، نیز ردیابی کرد. به عنوان نمونه در سنت تحلیل سیاست، که هدف آن نگاه‌داشت وضع موجود است، طراح شهر می‌تواند به برنامه‌ریزی در ارائه‌ی مشاوره‌ی تخصصی به دولت یاری رساند.

می‌توان دریافت که مدعیان تمایز و تفاوت‌گذاری، نه تنها به پی‌آمدهای یاد شده توجه نمی‌کنند که حتی در جهت معکوس حرکت می‌کنند و آنچه که نمی‌توانند و نخواهند توانست دریافت این است که از این نقطه‌ی تمایز و جدایی تا ورود در اقلیم جدید طراحی شهری خودراجاع و مستقل راه باریکی است که در اطراف آن نشانه‌های زوال هر دو رشته در صورت عدم التفات به مسیر بنیادین احیای برنامه‌ریزی - مطابق با آنچه به‌طور فشرده در بالا اشاره شد - قابل ردیابی خواهد بود.

روش پژوهش

به نظر می‌رسد جریان مسلط طراحی شهری در عمل نتوانسته است مسئله‌ی استقلال و مشروعیت این رشته را انگاشت‌پردازی کند. منظور از انگاشت‌پردازی، نگرش انتقادی و مسئله‌محور است که در نتیجه‌ی نفوذ به لایه‌های زیرین واقعیت و قرار دادن طراحی شهری در بستر گسترده‌تر اجتماعی و اقتصادی - به تعبیر دقیق‌تر اقتصاد سیاسی فضا - امکان‌پذیر است و این نیز به‌نوبه‌ی خود به واسطه‌ی اندیشه‌ورزی ممکن است که به بررسی پدیدارها/مصادیق مسئله اکتفا نکند، بل بتواند با ژرف‌کاوی، لایه‌های زیرین مسئله را بشکافد و نیروهای اثرگذار بر مسئله‌ی استقلال و تفاوت‌گذاری با برنامه‌ریزی شهری را تبیین کند. مبتنی بر این دیدگاه، این مقاله با تفاوت گذاشتن مابین «روش‌شناسی» و «روش»، بر این نکته تأکید دارد که هر پژوهش علمی بر مبنای رهیافت «شناخت‌شناسی» مشخصی هدایت می‌شود.^۳ چارچوب معرفتی هدایت‌کننده‌ی این پژوهش، پسا - اثبات‌گرایی است که

^۱ Nature of urban problem: اشاره به پیچیدگی و نامعلومی‌هایی دارد که بخشی از ماهیت مشکلات شهری محسوب می‌شود.

^۲ Public Goods

^۳ «در یک تقسیم بندی تقلیل‌گرا، مهم‌ترین رویکردهای معرفتی انسان را می‌توان به اثبات‌گرا، فرا-اثبات‌گرا و تکوین‌گرا تقسیم کرد. معرفت‌شناسی اثبات‌گرا، قائل به امکان شناخت، وجود قوانین عام تغییرناپذیر، عینی و قابل کشف، نفی دانش پیشینی و کاربرد خرد و تجربه در شناخت است و اما در مقابل آن نیز معرفت‌شناسی فرا-اثبات‌گرا و پست‌مدرن، قائل به عدم امکان شناخت بی‌طرفانه و عدم وجود قوانین عام تغییرناپذیر و عینی است و واقعیت را امری نسبی می‌داند... تمرکز اصلی تکوین‌گرایی بر هوشیاری و آگاهی انسانی و تأثیر آن بر پدیده‌های اجتماعی است» (امیدی، ۱۳۹۲: ۱۰۱).

مبتنی بر این استدلال است تفاوت‌های روشنی بین پدیده‌های اجتماعی و فیزیکی وجود دارد و منکر امکان حصول به معرفت علمی بی‌طرفانه و غیرارزشی در علوم اجتماعی است (Smith, 2001; Furlong and David, 2002).

مبتنی بر این رهیافت معرفت‌شناسانه، بررسی ادعای «استقلال طراحی شهری» بنا بر هستی اجتماعی ماهیتاً متفاوت مشکلات شهری، روش‌شناسی و روش تحلیل خاص خود را می‌طلبد که در مرتبه‌ی نخست تبیین ماهیت طراحی شهری و نسبت آن با علوم اجتماعی از اهمیت برخوردار است و در ادامه بر مبنای این گزاره که در رهیافت معرفتی پسا- اثبات‌گرا، نیروهای عینی که در تولید واقعیت دخیل هستند و می‌توانند لایه‌های زیرین واقعیت را پنهان کنند - در این مقاله نیروهای مرتبط با رقابت جهانی سرمایه‌دارانه و قرار دادن طراحی شهری در بستر گسترده‌تر اقتصاد سیاسی فضا - مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

از این‌رو، این پژوهش با توجه به گونه‌بندی رایج در زمینه‌ی انواع پژوهش که بر اساس هدف به سه نوع یعنی توصیفی، تبیینی و اکتشافی تقسیم می‌شوند، دارای ماهیت تبیینی- اکتشافی خواهد بود. کشف روابط علی موضوع پژوهش یعنی بررسی چرایی شکل-گیری تمایل فزاینده به تفاوت‌گذاری مابین طراحی شهری و برنامه‌ریزی برای سنجش‌گری آن، چارچوب اساسی مقاله را تشکیل می‌دهد که نشان از تبیینی بودن مقاله دارد و با توجه به کشف عرصه‌های ناشناخته‌ی الگوواره‌های نوین طراحی شهری هم‌چون نوشهرگرایی می‌تواند دارای ماهیت اکتشافی نیز باشد. بر اساس این ماهیت اکتشافی، آماده کردن ذهن‌ها برای تفکر انتقادی در خصوص تمایز یاد شده و احیای جایگاه اصلی طراحی شهری در دستور کار قرار خواهد گرفت.

مبانی نظری

چارچوب نظری این نوشتار در دو بخش کلی تنظیم شده است: «مناقشه‌ای بر ماهیت طراحی شهری» و «تبیین جدایی‌گزینی طراحی شهری از برنامه‌ریزی در بستر اقتصاد جهانی رقابت‌پذیر». در ادامه این دو مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

نخست - مناقشه‌ای بر ماهیت طراحی شهری

عرصه‌ی طراحی شهری واجد کشمکش ذاتی و بنیادین مابین دو هویت انشقاق‌یافته است: هویت حرفه‌ای طراحی و هویت پژوهشی - دانش‌پژوهانه‌ی معطوف به «علم» به طور کلی و «علوم اجتماعی» به‌طور ویژه (ورما، ۲۰۱۱: ۹۵). این دو، علی‌رغم تفاوت‌های بسیار روشن، آثار ماهوی مهمی بر طراحی شهری دارند و برسازنده‌ی کشمکشی مهم در این عرصه هستند. تاکید بر هویت علمی، بحث‌های مرتبط با حدود و ثغور «علم» و معیارهای تمیز آن از دیگر معارف بشری و نیز آن‌چه «شبه - علم» نامیده می‌شود، و نیز تصاویر مختلف ارائه شده از علم را پیش می‌کشد. بنا بر باور رئالیست‌ها - یعنی اندیشمندانی که به وجود واقعیتی مستقل از ذهن و زبان و قراردادهای میان افراد جامعه باور دارند - هدف علم شناخت «واقعیت» است (Mongin, 1988; 2000a; 2000b; Mak, 2009) و این شناخت می‌بایستی در قالب گزاره‌هایی که در سپهر عمومی «نقدپذیر» باشند ارائه شود (پایا، ۱۳۹۵; Popper, 2002; Mackie, 2003). مُراد از سپهر عمومی عرصه‌ای است که افراد با جایگاه‌های اجتماعی مختلف و متفاوت بدان دسترسی آزادانه و بدون قید و شرط دارند. نقدپذیری نیز به معنای امکان واریسی دعاوی مطروحه با محک تجربه‌ی عملی و تحلیل نظری است (پایا، ۱۳۹۵). برای آن‌که بتوان دفاع مناسبی از طراحی شهری از منظر رئالیسم علمی به عمل آورد، می‌باید به مؤلفه یا بعد معرفت‌شناسانه‌ای نظر کرد که سر و کارش با ماهیت معرفتی است که از رهگذر نظریه‌های علمی مطرح در این رشته حاصل می‌شود.

مبتنی بر رئالیسم علمی و عقلانیت رادیکال - به عنوان یکی از تصاویر ارائه شده از علم - کسب معرفت یقینی و غیرقابل تردید درباره‌ی واقعیت امکان‌پذیر است (Manee, 2018: 33). اصل متافیزیکی اساسی مربوط به واقعیت که به‌واسطه‌ی عقل به اثبات می‌رسد به همراه کاوش‌های تجربی برای تولید معرفت یقینی کفایت می‌کند. هر نظریه‌ی معتبر علمی، به عنوان کلی منسجم، مجموعه‌ای از قواعد روش‌شناسانه را که می‌تواند به شکل قابل قبول به اهداف معینی رهنمون شوند و بتوانند به گزینش میان گزینه‌های رقیب یاری رسانند، معرفی می‌نماید و در قیاس با آن‌چه از سوی نظریه‌های رقیب ارائه می‌شود حائز برتری باشد (Gillies, 2000; Woodward, 2004). معرفت‌شناسی و کلیت یاد شده را می‌توان «عقلانی ساختن فعالیت علمی» (Manee, 2018: 34) نامید که مشروعیت‌اش را از نزدیک شدن به فهمی جامع از واقعیت اخذ می‌کند. جریان مسلط طراحی

شهری، برخلاف آنچه گفته شد در نسبتی ضعیف با رئالیسم علمی و برخلاف اصول آن، خودارجاع^۱ است و مشروعیت‌اش را به-جای کسب معرفت درباره برخی هستارهای اجتماعی^۲ از شخصیت‌ها و جنبش‌ها می‌گیرد و نه از تمامیت و یکپارچگی خودش (Gunder, 2010; Cuthbert, 2011; Verma, 2011)؛ به‌طوری که بخشی از آن حتی به «عرفان» پهلوی می‌زند (کاتبرت، ۱۴۳:۲۰۱۱). به بیانی دقیق‌تر، انشقاق و کشمکش ذاتی نهفته در طراحی شهری، تابع قاعده‌مندی عقلانی ساختن فعالیت علمی نیست و با تکیه بر «فرهنگ‌نو» (ورما، ۹۵:۲۰۱۱) که برآمده از سوبیه‌ی طراحی این حرفه است، «تحت تاثیر قریحه‌ی شاعری بودن»^۳ جایگاه مهم‌تری از وفاداری به قاعده‌مندی و الگوواره‌ی علمی دارد. از این‌رو، از منظر رئالیست علمی نمی‌توان طراحی شهری را به‌مثابه‌ی علم «عادی یا بهنجار»^۴ که از قواعد معین و مقررری تبعیت می‌کند، در نظر گرفت و تابع چنین قاعده‌مندی نیست (ورما، ۹۷:۲۰۱۱).

تصویر دیگر از علم که در این مقاله به‌طور فشرده بدان اشاره خواهد شد به بحث‌های مرتبه‌ی دومی درباب چپستی علم و تمیز و حد و مرز آن از دیگر معارف بشری و نیز آنچه «شبه - علم» نامیده می‌شود بازمی‌گردد که در سده‌ی پیشین و با رشد و تحول فلسفه‌ی علم اثبات‌گرا و پرسش‌گری از آن، صورت منتظمی پیدا کرده و مورد پذیرش اکثریت قابل توجهی از صاحب‌نظران بوده است (Woodward, 20003; Scharff, 2000a, 2000b). نفی وجود ذات و جوهر برای هستارها و اتکا به «علیت هیومی»^۵ (به نقل از Archie, 2005) و عدم اعتنا به تبیین و بهره‌گیری از برنامه‌ای تحویل‌گرایانه که بر اساس آن همه‌ی علوم قابل تحویل به فیزیک و علوم طبیعی بودند، خطوط اساسی و اصلی این تفکر فلسفی در حوزه‌ی علم را تشکیل می‌دهد. مخالفت با این رویکرد تحویل‌گرایانه‌ی علم جدید منجر به ارائه‌ی مدل بدیلی از سوی گروهی از صاحب‌نظران (به عنوان نمونه بنگرید به: Richardson & Uebel, 2007) در زمینه‌ی علوم اجتماعی شد که قائل به این باور بودند که نمی‌توان با رویکردهای فیزیکیالیستی، رفتارها و کنش‌های انسان به‌مثابه‌ی موجوی اجتماعی را توضیح داد. این گروه با مذموم دانستن «علم‌زدگی» (به نقل از پایا، ۶۸:۱۳۹۵)، در پی تفکیک ذاتی علوم انسانی و اجتماعی از علوم طبیعی و زیستی هستند؛ چراکه معتقدند افزون بر فاعل شناسایی (سوژه)، موضوع شناسایی نیز واجد حیث «التفاتی»^۶ است و تفاوت قاطعی مابین روش‌ها و اهداف این دو سنخ متفاوت از علوم است. بنابراین در حالی که اثبات‌گرایان در جستجوی برنامه‌ی پژوهشی تحت عنوان «علوم یگانه بودند و علوم انسانی را چیزی جز کاربرد علوم طبیعی در حوزه‌ی مطالعات اجتماع و رفتار انسان نمی‌دانستند، تفکیک‌گرایان قلمروی فعالیت و آموزه‌های معرفت‌شناسانه‌ی آن‌دو را از هم جدا می‌دانند و بر تاثیر شرایط و عوامل زمینه‌ای در تبیین هستارهای اجتماعی تاکید دارند.

از منظر تفکیک‌گرایان قواعد و احکام کلی و زمینه‌ای به‌شکل هم‌زمان به شکل‌گیری نظریه‌ها در علوم اجتماعی و انسانی منتهی می‌شود و ارتباط ماهوی مابین رشته‌ها به انسجام و قوت این نظریه‌ها یاری می‌رساند (Woodward, 20003). اما این الگوی کسب معرفت و دستیابی به نظریه درباره‌ی طراحی شهری صادق نیست و قواعد و احکامی که در طراحی شهری وجود دارند، حتی به شرط پذیرش‌شان، به نظریه منتهی نمی‌شود و جریان مسلط طراحی شهری به معنای بنیادین کلمه «غیرنظری» است (کاتبرت، ۱۴۳:۲۰۱۱). و تمایزی مابین «رشته» و «محیطی» که بر آن رشته اثرگذار است، قائل نیست و ارتباط ماهوی اندکی با رشته‌های پایه در علوم اجتماعی، هنر و مطالعات انسانی دارد (Zimmerman, 2001; Talen, 2006; Taylor, 2009; Gunder, 2010). مبتنی بر دیدگاه تفکیک‌گرایان، نظریه در علوم اجتماعی و انسانی که ذاتاً متفاوت با نظریه در علوم پایه و طبیعی است، ریشه در شناخت دقیق عوامل زمینه‌ای دارد و مشروعیت‌اش را از این شناخت و آن

1. Self-referential

2. Social Entities. اصطلاح هستار یا هستومند در این‌جا به معنای اعم کلمه شامل همه چیزهای واجد توان علی (خواه در قلمروی غیربرساخته‌ی آدمی و خواه واقعیت‌های برساخته‌ی آدمی) از جمله فرآیندها و ساختارها به‌کاررفته است (پایا، ۶۵۹:۱۳۹۵)

3. Touched by a muse

4. مراد از عادی یا بهنجار (normal) پیروی از قواعد معین و مقررری است که در چارچوب الگوواره‌های روشن و قابل شناسایی عمل می‌کند (ورما، ۹۷:۲۰۱۱).

5. Hume's definition of causation. به نظر هیوم، شناختی که از بررسی مستقیم دو یا چند مفهوم حاصل شود شناخت یقینی و درست است و آن‌گاه که با مجموعه‌ای از براهین توأم شود علم یقینی هم‌چون علم حساب از آن پدید می‌آید. اما در مورد رابطه‌ی علی بین دو مفهوم چنین نیست. به نظر هیوم غیر از اتصال و توالی و تعاقب حوادث چیز دیگر یا خاصیتی که به واسطه‌ی آن علت و معلول را بوجود آورند، وجود ندارد. اما صرف اتصال و تعاقب حوادث، رابطه‌ی علیت را موجب نمی‌شود، بل باید رابطه‌ی ضروری که اهمیت آن بیش از دو رابطه‌ی قبلی است مورد توجه قرار گیرد (امیدی‌فرد، ۱۰۲:۱۳۸۴).
6. Intentionally. یکی از مفاهیم اساسی در فلسفه‌ی پدیدارشناسی به معنای این که عمل‌های خودآگاهانه، به معنای خودآگاهی به چیزی است.

7. mainstream urban design as fundamentally *atheoretical*

تفاوت اخذ می‌کند، اما جریان مسلط طراحی شهری در بیشتر موارد با نادیده انگاشتن بستر محیط اقتصادی و سیاسی اثرگذار بر آن، بخشی از واقعیت «حیات اجتماعی» را کنار می‌نهد. از این‌رو در این دیدگاه، مشروعیت طراحی شهری از طریق ارتباط با جامعه و فضا حاصل نمی‌شود (کاتبرت، ۲۰۱۱) و نمی‌توان آن را واجد شرایط اطلاق علم به مثابه‌ی مسیر کشف واقعیت‌های اجتماعی و تبیین آن‌ها بر مبنای روش‌های متفاوت از علوم انسانی دانست.

در واقع برخلاف رهیافت سیاست‌گذاری اجتماعی برنامه‌ریزی به شکل تجربی و در برخی موارد مبتنی بر پیش‌بینی علمی (Sager, 1992)، طراحی شهری عمدتاً قادر است به شکل تصویری با سه بُعد کیفیت شهر یعنی فرم کالبدی، ظاهر یا نمود و عملکرد درگیر شود. در ایالات متحده بنا بر ادعای کرایگر (۲۰۰۶:۲۰)، طراحی شهری در دهه‌ی ۱۹۵۰ به مثابه‌ی بیان «ذهنیت طراحی شهری» ظهور یافت که با در نظر گرفتن ملاحظات مرتبط با معماری و برنامه‌ریزی و در قالب «بازنمایی تصویری شهر»، مابین برنامه‌ها و پروژه‌ها به عنوان میانجی عمل می‌کرد. جان لنگ (۲۰۰۷) تنها ملاحظه‌ی طراحی شهری - دست‌کم در ایالات متحده - را تمرکز بر آشکال و فرم شهری و بازنمایی آن‌ها می‌داند. هر چند که تأکید بر بازنمایی تصویری، به شکل تجربی این موضوع را به اثبات رسانیده است که این درگیری - به ویژه در قالب الگوهای نوین «نوشهرگرایی» - به هزینه‌ی فقدان توجه کافی به موضوع‌های بوم‌شناختی، اجتماعی و چندفرهنگی شکل گرفته است (Punter, 2003; 2006; Gunder, 2010).

افزون بر تصاویر ارائه شده درباره‌ی علم و تطابق نداشتن طراحی شهری با این تصاویر و خوانش‌ها، بحث درباره‌ی تلاش برای «بی‌طرفی» و «صدق» به عنوان اجزای اصلی پیش‌برنده‌ی نهاد علم نیز می‌تواند مورد توجه قرار گیرد (پایا، ۱۳۹۵، ورما، ۲۰۱۱). طراحی - یعنی وجه یا سویه‌ی دوم انشقاق و کشمکش ذاتی بیان شده - آشکارا «هنجارایی» است و میلی به کشف صدق ندارد (ورما، ۲۰۱۱). طراحی شهری هم با آرمان‌گرایی آرمان‌شهرباورانه‌ی «طراحی محض» و نیز آرمان‌گرایی علوم اجتماعی که در پی دستیابی به صدق است سر سازگاری ندارد (ورما، ۲۰۱۱: ۱۰۷) و با قرارگیری در میانه‌ی این دو جریان، انشقاق ذاتی‌اش را مدام بازتولید می‌کند.

از آن‌چه گفته شد می‌توان به این نکته رهنمون شد که طراحی شهری را نمی‌توان ذیل هویت پژوهشی و دانش‌پژوهانه در علوم اجتماعی تعریف کرد و از سوی دیگر نمی‌توان آن را به هویت صرف طراحی نسبت داد و همواره کشمکش مابین این دو هویت در جریان است که به رسمیت شناختن آن می‌تواند مهم‌ترین بنیان برای فهم «کم‌مایگی نظری»^۱ (ورما، ۲۰۱۱: ۱۱۰). درباره‌ی بحث‌های پایه و بنیادین‌اش باشد. چنین رهیافتی، عدم قطعیت و ناتمام بودن طراحی شهری در عرصه‌ی نظری را زمینه‌ی حرکت مابین دو جریان «منطقی و عقلانی» و «احساسی» می‌داند و این واقعیت را می‌پذیرد که این رشته به دلیل این کشمکش ذاتی نمی‌تواند نظریه‌ای کامل و متشکل باشد و به تبع آن هم نمی‌تواند به عنوان انضباطی مستقل مطرح شود؛ چراکه شرط برخورداری از هویت دانش‌پژوهانه‌ی مستقل، دستیابی به نظریه‌ای کامل و منسجم است که مشروعیت‌اش را نه از افراد صاحب‌نظر در آن حوزه بلکه از تمامیت و یکپارچگی نظری خودش کسب می‌کند و طراحی شهری به فراخور ماهیت دوگانه و انشقاق‌یافته‌اش از همان ابتدا دچار شکاف پرناسدنی است و به چنین تمامیتی نمی‌تواند دست یابد. در انتهای این فقره باید یادآور شد مرزبندی طراحی شهری به عنوان کنشی حرفه‌ای یا انضباط دانش‌پژوهانه‌ی مستقل از برنامه‌ریزی و بی‌توجهی به ارزش‌ها و آرمان‌های آن، چنان‌پی‌آیندهایی داشته که استرنبرگ (۲۰۰۰) این رشته را صرفاً عرصه‌ای برای تعالی بخشی به مالکیت خصوصی زمین^۲ و پی‌جویی منافع خصوصی در برابر منافع همگانی در نظر می‌گیرد. اندیشه‌ی طراحی شهری مستقل و متفاوت با برنامه‌ریزی عمدتاً محصول جریان اندیشه‌ای نئولیبرالیسم و کالایی کردن محیط مصنوع و طبیعی است که در ادامه در این باب بحث خواهد شد.

دوم - تبیین جدایی‌گزینی طراحی شهری از برنامه‌ریزی در بستر اقتصاد جهانی رقابت‌پذیر

چرخش به سمت طراحی شهری و در مرکز قرار گرفتن آن در سال‌های اخیر از سوی صاحب‌نظران طراحی شهری و سایر انضباط‌های مرتبط، مورد بحث و کنکاش جدی قرار گرفته است. گون‌واردنا (۲۰۱۱: ۱۵۹) بر این باور است که اجماعی کلی بر حوزه‌ی مطالعات شهری سایه افکننده است: اجماع بر سر لیبرالیسم، پسامدرنیسم و سایر ایده‌تولوژی‌های مسلط در دوران ما که با

1. [...] even while being theoretically *modest*

2. [...] urban design as a field that *transcends the private ownership of land*

آنچه فرانسویس فوکویاما «پایان تاریخ» می‌نامد یا با آن‌چه آلن بدیو^۱ از منظری اساساً متفاوت «پارلمانتریسم سرمایه‌سالار^۲» می‌نامد، مطابقت دارد. چرخش به سمت طراحی شهری را می‌توان ذیل این اجماع کلی درک کرد و به زوایای مختلف آن پی بُرد. در مرکز ثقل این چرخش و اجماع، انگاشت «کالا» قرار دارد. کالا به واسطه‌ی خواص خاص خویش، یکی از نیازهای انسان را برآورده می‌سازد (Dickenson, 2002; گون‌واردنا، ۲۰۱۱). به عبارت دقیق‌تر کالاها به دلیل ذات و ماهیت‌شان، نیازمندی خاصی از انسان - فیزیکی یا روانی - را برآورده می‌سازد. ارزش مصرف که معرف و بیانگر رابطه‌ی مابین مصرف‌کننده و کالا است به این سویه از کالا یعنی برآورده ساختن نیازهای اولیه معطوف است و به همین دلیل خارج از حوزه‌ی اقتصاد سیاسی است؛ هرچند قوام‌بخش ارزش مبادله محسوب می‌شود. اما بنابر ماهیت انگاشت مصرف و از آن‌جا که میل به تولید کالا نامحدود است، کالا با فراتر رفتن از کارکرد مادی‌اش، اکنون از تولید به آگاهی تغییر شکل داده است (گون‌واردنا، ۲۰۱۱) و این تغییر، ارزش کالاها را نه در مصرف بلکه به‌طور ذاتی در خود کالاها تعریف می‌کند و بدان قدرت جادویی می‌بخشد و آن‌را مستقل از روابط اجتماعی و اقتصادی می‌پندارد (Harvey, 1982, 2010; Smith, 2008).

ادامه‌ی این روند به تعبیر لوکاج به «شکل کالایی^۳» زندگی اجتماعی منجر می‌شود که در آن فعالیت‌های انسانی همانند کالا مبادله می‌شوند (گون‌واردنا، ۲۰۱۱). این پدیده چیزی نیست جز برساختی نمادین و مادی در مرکز سرمایه‌داری که با جذب عناصر دیگر هم‌چون فرهنگ در عرصه‌ی تولید و شکل‌دهی به «صنعت فرهنگی^۴»، بخشی از اقتصادهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه را شامل می‌شود. معماری و طراحی شهری بخش جدایی‌ناپذیر این فرآیند هستند (کاتبرت، ۲۰۱۱). توسعه‌ی شهرها تا حد زیاد، به ظرفیت و قابلیت آن‌ها برای کالا کردن خودشان از طریق «برندسازی^۵» و ایجاد تصویر ذهنی سرمایه‌سالار و جذب آن‌چه «طبقه‌ی خلاق» (Florida, 2002, 2005، کاتبرت، ۲۰۱۱) نامیده می‌شود، رُخ می‌دهد. پژوهش فلوریدا این نکته را تأیید می‌کند آن‌چه امروزه شهرها بدان شناخته می‌شوند تغییر یافته است: آن‌چه در جلوه و جایگاه یک شهر مرکزی و حیاتی است موقعیت‌اش به عنوان شهری جهانی نیست و بلکه در کنار آن توانایی و ظرفیت‌اش در جذب سرمایه‌ی بین‌المللی نیز اهمیت دارد. به‌طور کلی «مطلوبیت محیطی» در قالب پروژه‌های طراحی شهری بدل به آهن‌ربایی برای جذب طبقه‌ی خلاق می‌شود و رونق اقتصادی شهرها و زوال آن‌ها در گرو توسعه و جذب سرمایه‌ی بین‌الملل و طبقه‌ی سرمایه‌دار فراملی و طبقه‌ی خلاق خواهد بود و طراحی شهری به منظور پاسخ‌گویی به این تحولات به مرکز ثقل و نقطه‌ی تمرکز دغدغه‌ها و توجهات بدل می‌شود (گون‌واردنا، ۲۰۱۱). منطق این چرخش به سمت طراحی شهری را جنکینز (۲۰۰۶) بر مبنای انگاشت «جنبش مضاعف» کارل پولانی صورت‌بندی کرده است. استدلال پولانی در ارتباط با خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی برساننده‌ی جنبش یاد شده را می‌توان به‌شکل فشرده‌ی زیر بیان کرد (پولانی، ۱۳۹۱: ۱):

«تر من این است که ایده‌ی بازار خودتنظیم‌گر بر نوعی آرمان‌شهر محض دلالت داشت. چنین نهادی نمی‌توانست مدت مدیدی وجود داشته باشد مگر آن‌که جوهر انسانی و زیست‌محیطی جامعه را نیست و نابود می‌ساخت ... جامعه، ناچار، به اقداماتی برای

۱. آلن بدیو فیلسوف، نمایشنامه‌نویس، رمان‌نویس، فعال سیاسی و استاد افتخاری بازنشسته در اکول نورمال سوپریور پاریس است. بدیو در کتاب «وجود و رخداد» (۲۰۰۵)، پایه‌های اساسی نظام فلسفی خود را مطرح می‌کند. برای آشنایی با اندیشه‌های این متفکر به دو اثر زیر رجوع کنید:

Badiou, Alain. (1999), *Manifesto for Philosophy*, Trans. Norman Madarasz, Albany: State University of New York.

..... (2005a), *Being and Event*, Trans. Oliver Feltham, London: Continuum.

۲. capitalist-parliamentarianism: به معنای سلطه کامل و مطلق سرمایه ذیل گروه‌های صاحب قدرت اقتصادی و سیاسی و حتی فرهنگی (به نقل از فرهادپور).

۳. commodity form

۴. Culture Industry: این مفهوم که از سوی تئودور آدورنو از پیشگامان مکتب انتقادی فرانکفورت مطرح شده است اشاره به تضعیف خودسامانی انسان دارد که به عنوان نتیجه‌ی تاریخی بی‌سابقه‌ی فناوری‌های رسانه‌ای رُخ داده و در جامعه‌ی کالایی شده این سلطه هر نوع امکان‌رهایی، آگاهی و آزادی را از میان برداشته است. برای آشنایی دقیق با این انگاشت به کتاب زیر مراجعه کنید:

- آدورنو، تئودور و مارکس هورکهایمر، *دیالکتیک روشنگری*، ترجمه‌ی مراد فرهادپور و امید مهرگان، ۱۳۹۷، انتشارات هرمس.

۵. Branding: واژه‌ی برندسازی را می‌توان در چارچوب مقاله‌ی مهم تحت عنوان «کالایی شدن شهرها: ارتقای ازمیر به شهری جهانی» درک کرد: شهرها در عصر جهانی شدن و رقابت، کالایی شده‌اند و در واقع به عنوان یک کالا به فروش می‌رسند. برندسازی به این فرآیند بسیار یاری رسانده است. در این ارتباط نگاه کنید به:

Yilmaz-Saygin, Nicel. (2006) *Commodification of Cities: Promoting Izmir (Turkiye) as a World City*. 42nd ISOCARP Congress 2006.

حمایت از خویش مبادرت ورزید، اما هر اقدامی که به کار می‌بست خودتنظیم‌گری بازار را تضعیف می‌کرد و از این‌رو جامعه را به نحو دیگری به مخاطره می‌افکند».

بازار خودتنظیم‌گر، ترکیب وصفی پولانی برای سرمایه‌داری بازاد آزاد و تولید کالایی به عنوان شکل مسلط تولید - مطابق با آن - چه در سطور پیشین بیان شد - است که سازوکار نظارت‌ناشده‌اش پیامدهایی ویران‌گر برای انسان و محیط‌زیست می‌آفریند. در برابر این پیامدها، جامعه مقرراتی را برای مهار این بازار تحمیل می‌کند که به‌نوبه‌ی خود به بحران جدیدی دامن می‌زند. پولانی فرآیند دوسویه‌ی جنبش برای خلق بازار خودتنظیم‌گر از یک سو و ضد جنبش اندیشیده شده از سوی جامعه برای پشتیبانی از خویش در برابر پیامدهای ویران‌گر بازار یاد شده از سوی دیگر را «جنبش مضاعف» نامید. بنابر باور جنکینز (۲۰۰۶:۱۹۷) با تسلط وجه نخست جنبش یعنی بازار خودتنظیم‌گر و به محاق رفتن وجه دوم، پیوند ناگسستنی مابین این وجه با دیالکتیک‌های طراحی - معماری و طراحی شهری - به میانجی جریان احداث بناهای آیکونیک، برندسازی و تخریب خلاقانه و گسترده شکل گرفته است.

جنکینز (۲۰۰۶:۱۹۵) معماری و طراحی را ابزار انتخاب نشانه‌شناختی برای شهرها می‌داند؛ شهرهایی که در جستجوی ارتقای موقعیت فرهنگی و اقتصادی از طریق ایجاد تمایز در سلسله مراتب فرهنگی جهانی هستند. او با تکیه بر آمار و داده‌هایی از کشورهای مختلف بر جریان تخریب گسترده و برندسازی تاکید می‌کند: در ایالات متحده آمریکا بیش از ۱۵۰ موزه مابین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰ با هزینه‌ی ۴/۳ میلیارد دلار از سوی معماران شاخص، بازسازی یا احداث شده‌اند. در شهر تورنتو نیز هشت بنای شاخص فرهنگی با هزینه‌ی ۷۱۵ میلیون دلار احداث شده است. این موضوع درباره شهرهای شاخص اتحادیه‌ی اروپا نیز صادق است. بحث‌هایی هم‌چون برندسازی، طبقه‌ی خلاق، معماری آیکونیک و تمایز، ارتباط و پیوند ریشه‌ای و عمیقی با فرم شهری جدید (کاتبرت، ۲۰۱۱) - که در آن تولید کالایی به عنوان شکل مسلط تولید مطرح است - و نیروهای مولد آن و توسعه‌ی اقتصادی سرمایه‌دارانه که پولانی شکل بسط‌یافته‌ی آن‌ها را با ایده‌ی بازار خودتنظیم‌گر توضیح می‌دهد، دارد و یکی از ابزارهای تحقق آن دیالکتیک‌های طراحی است که زمینه‌ی چرخش به سمت آن‌ها و برجسته شدنشان را نیز فراهم می‌کند.

در همین راستا، پانتر (۲۰۰۷:۱۶۹) چرخش به سمت طراحی شهری را پیامد ناشی از افزایش تمرکز بخش عمومی بر ترویج تمایز محلی می‌داند؛ یعنی توجه مفرط به ملاحظات محلی و محیطی به منظور ایجاد تمایز و به تبع آن دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی که به‌طور ویژه از طریق برندسازی مکان و ارتقای تصویر ذهنی شهر حاصل می‌شود. طراحی شهری به‌طور روزافزونی به واسطه‌ی ملاحظات مرتبط با «شهر کارآفرین» و راهبردهای رقابت‌پذیری شهری که در واقع پاسخی است به الزامات کالایی شدن شهر ذیل ایده‌ی بازار خودتنظیم‌گر و ایده‌نولوژی نئولیبرالیسم، در مرکز توجه قرار گرفته و نقش برجسته‌ای نسبت به برنامه‌ریزی یافته است. منطبق با این چرخش، کرمونا (۲۰۰۹:۲۶۴۸) موقعیت جدیدی برای معماری و طراحی شهری قائل است و آن‌ها را «سلاحی در مبارزه‌ی رقابت مابین شهرها در مقیاس جهانی و محلی - به بیانی دیگر ایجاد تمایز - می‌داند و توسعه‌ی شهری در تمام مقیاس - ها از آپرپروژه‌های شهری برآمده از شراکت بخش عمومی - خصوصی تا توسعه در سطح اجتماعات محلی، تمایل به کنار نهادن قوانین و کدهای مقیدکننده‌ی کاربری زمین و روی آوردن به ارزش‌های همگون زیبایی‌شناسی جهانی و در عین حال تمایز محلی دارند». به‌ویژه از اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰ و با ظهور نظریه‌ی انتخاب عمومی^۲ و دستورکار نئولیبرال پشتیبان ارزش‌های بازار محور - در برابر ارزش‌های برنامه‌ریزی - اصلاحاتی در عرصه‌ی مقررات زمین و برنامه‌ریزی در سرتاسر جهان قابل ردیابی است.

واکنش‌های اولیه در کشورهایی هم‌چون ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و بخش‌هایی از استرالیا و نیوزلند به این تحولات که همراه با چرخشی نیرومند به سمت بازار آزاد نئولیبرال بود، هدایت تمرکز برنامه‌ریزی به سمت کاربست‌های مدیریتی عملکرد - سو بود (Seamon, 1996; Gunder, 2011). تحت لوای نئولیبرالیسم نقش حکمروایی شایسته به عنوان ابزاری برای کمک به بازار فهمیده شد و این تحول در درک انگاشت‌ها از طریق تضعیف قواعد سنتی برنامه‌ریزی و انگیزه‌های بازتوزیعی در عرصه‌ی خدمات اجتماعی ممکن شد. به عنوان نمونه در چارچوب لایحه‌ی مدیریت منابع (۱۹۹۱) به منظور تعیین و سنجش توان و آستانه‌ی موردقبول محیط‌زیستی برای بارگذاری فعالیت‌ها، برنامه‌ریزی به شکل قانونی و نهادی از ملاحظات چشم‌انداز کالبدی و به‌طور ویژه از ملاحظات زیبایی‌شناختی و طراحی شهری کنار نهاده شد و برنامه‌ریزی، در خوش‌بینانه‌ترین حالت، در این لایحه به مدیریت

1. Carmona, M. 2009. Design coding and the creative, market and regulatory tyrannies of practice. *Urban Studies* 46 (12):2643-67.

۲. Public Choice: نقطه اساسی و تکیه‌گاه مشاهدتی نظریه‌ی انتخاب عمومی و مطالعات مبتنی بر آن، توجه به رفتار واقعی مردم و نیز بازیگران عرصه‌ی سیاست است. مشاهده رفتارهای رانت‌جویانه و پیگیری منافع شخصی و حزبی در نهادهای سیاسی، وجه اثباتی این نظریه را بسیار پررنگ می‌نمایاند.

اثرات فعالیت‌های انسانی بر محیط فروکاسته شد که البته به معنای کنار گذاشتن قانونی بود (Memon 1993; Murphy). در واقع ادامه این روند، برنامه‌ریزی را در آغاز سده‌ی بیست و یکم به سمت تنظیم‌گری سوق داد و چرخش از تجویز شهری به حکمروایی، طراحی شهری را به‌جای موقعیت حاشیه‌ای نسبت به برنامه‌ریزی در موقعیتی مرکزی جای داد و به شکل نمادین برنامه‌ریزی کاربری زمین با رهیافت طراحی شهری راهبردی و پویا جایگزین شده است.

دارن پل (۲۰۰۵)، اهمیت یافتن مقیاس واحدهای همسایگی در برنامه‌های کل را به اثر فرایندهای سیاست‌های طراحی شهری در برنامه‌ریزی و تاکید فراوان بر تنظیمات مبتنی بر شراکت بخش عمومی - خصوصی و نقش شرکت‌های خصوصی در ترویج توسعه نسبت می‌دهد. برجسته شدن نقش طراحی شهری و افزایش تقاضا برای این حرفه و همچنین رهیافت‌های نوشهرگرایی، نهادهای حرفه‌ای برنامه‌ریزی در استرالیا و نیوزلند را به پذیرش طراحی شهری به مثابه‌ی بخشی از دستورالعمل کلی سوق داده است. به دنبال این تغییرات، حزب کارگر نوین در نیوزلند در سال‌های اخیر تمایل دارد خود را از هر گونه برنامه‌ریزی دولت - محور کنار بکشد؛ انتخابی که در واقع از سوی اقتصاد بازار - سوی نئولیبرال تحمیل شده است. مدنی‌پور (۲۰۰۶:۱۷۷)، دلیل احیای نقش و اهمیت طراحی شهری در بریتانیا را سرخوردگی معماران و برنامه‌ریزان در تصویرسازی و شکل‌دهی به محیط آتی شهر بعد از شکست دولت رفاه می‌داند و بر این باور است که طراحی شهری همچنان که در شکل‌دهی به آینده‌ی کوتاه مدت موفق عمل کرده است، با تسهیل رقابت‌پذیری شهری و حکمروایی کارآمد، به ابزاری کارآمد برای کاهش تنش میان ارزش مبادله و ارزش مصرف و حفظ و نگهداشت پیوند مابین اقتصاد و جامعه نیز بدل شده است.

از دیدگاه انتقادی و متفاوت با آنچه از سوی مدافعان برجسته شدن نقش طراحی شهری عنوان شده است، می‌توان چرخش طراحی را نوعی تسهیل‌گری برای شیوه‌های نئولیبرال مصرف‌گرایی و انباشت سرمایه در نظر گرفت که با فراهم کردن فضاهای تثبیت شده در شهرهای بزرگ، زمینه‌ای ایده‌آل برای مصرف‌گرایی فرهنگی - ایده‌ئولوژیک خارج از کنترل فراهم می‌کند. در درون این فضای فکری ترسیم شده، برنامه‌ریزان پای‌بند به چارچوب‌های هنجارین (به عنوان نمونه نگاه کنید به Forester 1989, 1999; Fainstein 2000, 2005, 2010; Gunder and Hillier 2009; Healey 2005; Gunder 2004, 2006) به اهمیت این تحولات و مشکلات برآمده از آن‌ها هم‌چون نابرابری در سطح گسترده آگاه هستند و تا جایی که امکان دارد برای مقابله با این چشم‌انداز مصرف‌گرایانه‌ی ناپایدار تلاش می‌کنند. موضوعی که طراحان شهری به واسطه‌ی جبرگرایی برخاسته از الگوواره‌های نوینی هم‌چون نوشهرگرایی از آن فاصله گرفته‌اند.

بحث

نوشهرگرایی: الگوواره‌ی نوین و بستر ساز تمایز فزاینده‌ی مابین طراحی و برنامه‌ریزی شهری

در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم، شهرگرایی پرشتاب در جهان غرب، واکنش‌های مهمی را در بسیاری از رشته‌ها (از علوم اجتماعی تا حرفه‌های مرتبط با طراحی) برانگیخته است و هریک به‌طور مستقل و از مسیری خاص در پی فهم این تحولات و پاسخ‌های درخور به آن بوده‌اند. طراحی شهری نیز در یک دسته‌بندی کلی، دو الگوی متفاوت برای سازگاری با این تغییرات در پیش گرفته است (برج، ۲۰۱۱: ۳۸):

≠ مکان‌های متمرکز و متمرکز که در بیشتر موارد به واسطه‌ی پاکسازی و بر اساس پیشنهادها و اصول کنگره‌ی سیام ایجاد شده‌اند؛

≠ مکان‌های کم‌تراکم و غیرمتمرکز که تحت پشتیبانی جنبش باغ‌شهرها شکل گرفته بودند.

دستیابی به «زندگی مطلوب»، هدف اصلی هر دو گرایش بود که به شکل گسترده در دوران بعد از جنگ دوم جهانی در پروژه‌های نوسازی شهری ایالات متحده و بازسازی‌های انجام گرفته در اروپا به‌کار گرفته شد (برج، ۲۰۱۱: ۳۸). افزون بر این دو گرایش، مهم‌ترین و نافذترین رهیافت - که البته توسط برخی از صاحب‌نظران ایده‌ئولوژی نامیده می‌شود - نوشهرگرایی است که به سرعت به مرحله‌ی بلوغ رسیده است و با دامنه‌ی وسیعی از ملاحظات، پیش‌فرض‌ها و کاربست‌ها، پتانسیل این را دارد که بر بیشتر الگوواره‌های طراحی شهری سنتی سایه بیفکند (Solomon, 2003: xv; Garde, 2006, 33). واحد همسایگی و مراکز شهری پیاده‌مدار به عنوان اجزای اصلی این الگوواره‌ی نوین، تحت حمایت انجمن نوشهرگرایی احیا شدند (برج، ۲۰۱۱: ۳۸) و مقبولیت

گسترده‌ای در ایالات متحده آمریکا یافتند. نوشهرگرایی در متون طراحی شهری بیشتر به عنوان جنبش اصلاحی مطرح است که بر طراحی کالبدی به مثابه‌ی ابزاری برای بهبود کیفیت زندگی در شهرها تاکید دارد (برج، ۲۰۱۱: ۳۸) و می‌توان آن را فراخوانی دانست برای شهرهای سرزنده و مقیاس مطلوب که از گسترش افقی شهرها جلوگیری می‌کند (Ellis, 2002: 261).

ریشه‌ی شکل‌گیری جنبش نوشهرگرایی را می‌توان نوعی واکنش به تغییر الگوواره‌ی «محصوریت» به الگوواره‌ی «باز» نسبت داد (فیشمن، ۲۰۱۱: ۵۷): پراکنده‌رویی پرشتاب که ناشی از الگوواره‌ی باز در طراحی شهری محسوب می‌شد، با الگوی شهرهای فشرده و متراکم و حمل و نقل مدار جایگزین شد و الگوواره‌ی «محصوریت» با برخورداری از پتانسیل در زمینه‌ی خلق شهرهای پایدار با کارایی انرژی بالا در مرکز پژوهش‌های طراحی و برنامه‌ریزی شهری قرار گرفت. شکل‌گیری جنبش نوشهرگرایی در سال ۱۹۹۳ و پذیرش الگوی طراحی محله‌ی سنتی از سوی حامیان این جنبش را می‌توان در راستای واکنش به افزایش جوامع محلی پراکنده و متفرق تحلیل نمود که با ایجاد مراکز پیاده‌مدار و حمل و نقل محور برای توسعه‌های جدید، از پراکنده‌رویی و رشد لجام-گسیخته‌ی حومه‌ها جلوگیری می‌کرد (فیشمن، ۲۰۱۱).

علی‌رغم مقبولیت گسترده‌ی جنبش نوشهرگرایی، برخی از پیش‌فرض‌ها و تجویزهای آن مورد پرسش جدی برخی صاحب‌نظران برنامه‌ریزی و طراحی شهری قرار گرفته است، به طوری که ضمن معرفی این جنبش به عنوان پروژه‌های نخبه‌گرا، میزان دست‌یابی به رسالت اصلی‌اش یعنی جلوگیری از رشد افقی شهرها را هم به‌واسطه‌ی برپایی بسیاری از پروژه‌ها در سایت‌های کم‌تراکم، محل تردید می‌دانند. دی (۲۰۰۳: ۸۷) بر این باور است که نوشهرگرایی بر مبنای ایده‌ی اجتماع همگون شکل گرفته است و هرگونه بحث درباره‌ی تفاوت‌های گروهی در زمینه‌ی فرهنگ، ارزش‌ها و بینش‌های متفاوت سبک زندگی در این جنبش غایب است. استرنبرگ (۲۰۰۰) بر جبرگرایی نهفته در این رهیافت تاکید دارد و کاتبرت (۲۰۰۶، ۲۰۰۷) آن را فاقد بنیان نظری روشن و معین می‌داند و معتقد است این جنبش تنها بر پایه‌ی برخی فرضیه‌ها درباره‌ی رشد شهرها و تولید فرم شهری قرار دارد. فاینشتاین (۲۰۰۵)، شکست جنبش نوشهرگرایی را به عدم توجه به رهیافت‌های مرتبط با عدالت اجتماعی و تنوع فرهنگی و تفاوت‌ها نسبت می‌دهد و بیش‌تر از نظریه‌ای منسجم و متشکل، آن را نوعی ایده‌تولوژی می‌داند که مدلی طبقاتی و فرهنگ از خودبیگانه به شهر تحمیل می‌کند. به عنوان نمونه زیرمرمان (۲۰۱۱: ۱۱) تجربه‌ی نوشهرگرایی در ایالات متحده آمریکا را مشروعیت بخشیدن به رشد در حاشیه‌ی شهر معرفی می‌کند و خصیصه‌ی اصلی آن را نادیده‌انگاری واقعیت‌های پیچیده‌ی شهری و فرهنگ جامعه‌ی محلی می‌داند.

از دهه‌ی ۱۹۹۰ نوشهرگرایی به رهیافتی نوین در طراحی شهری در مقابل الگوهای سنتی و رایج تبدیل شد و به عنوان جنبشی پیشرو در پاسخ به نیاز به دست‌یابی به اجتماع خوب بسط یافت. اما برخلاف ادعای اولیه طراحی شهری به‌واسطه‌ی تسلط جنبش نوشهرگرایی و به کارگیری دستورالعمل‌های آن، به امری عمیقاً نخبه‌گرا تبدیل شده است و در راستای پیگیری منافع سرمایه و ارزش‌های مرتبط با آن و برآوردن امیال و خواسته‌های طبقه‌ی خلاق برای «اعیانی‌سازی» قرار دارد. هم‌چنین طراحی شهری تحت لوای جهانی شدن ابزاری است برای ارتقای رقابت‌پذیری اقتصادی شهرها که نسبت به برخی از ارزش‌های مرکزی برنامه‌ریزی هم‌چون عدالت اجتماعی و نابرابری کم‌توجه بوده و از عوامل زمینه‌ای گسترده‌تر اجتماعی گسسته است (Gunder, 2011).

هارکورت (۲۰۰۷) به این نکته اشاره دارد که این نوع از فرآیندهای شکل‌دهی به فرم شهری، به نوعی تثبیت فضایی نئولیبرال است و طراحان شهری به‌واسطه‌ی پای‌بندی و تعهد صرف به ارزش‌های حرفه‌ی خودشان و عدم تامل درباره‌ی پیامدهای کاربست حرفه‌شان در جهان گسترده‌تر به این تثبیت یاری می‌رسانند. آموزش برنامه‌ریزی به دلیل برخورداری از توانایی گسترده‌تر و عمیق‌تر برای برقراری ارتباط با علوم اجتماعی و انضباط‌های پژوهشی (Gunder, 2011) مرتبط می‌تواند به برقراری اتصال طراحی شهری با بستر وسیع‌تر و گسترده‌تر اجتماعی یاری رساند. به نظر می‌رسد نظام آموزشی در عرصه‌ی مطالعات شهری به منظور ارتقا و شکوفایی پژوهش‌ها و نوآوری‌های طراحی شهری - انتقادی یا محتوایی - می‌بایستی این حرفه را به جایگاه اصلی‌اش یعنی زیرمجموعه‌ی بخش گسترده‌تر آموزش، نظریه و کاربست برنامه‌ریزی سوق دهد، موضوعی که در فقره‌ی بعدی به عنوان جمع-بندی بدان اشاره خواهد شد.

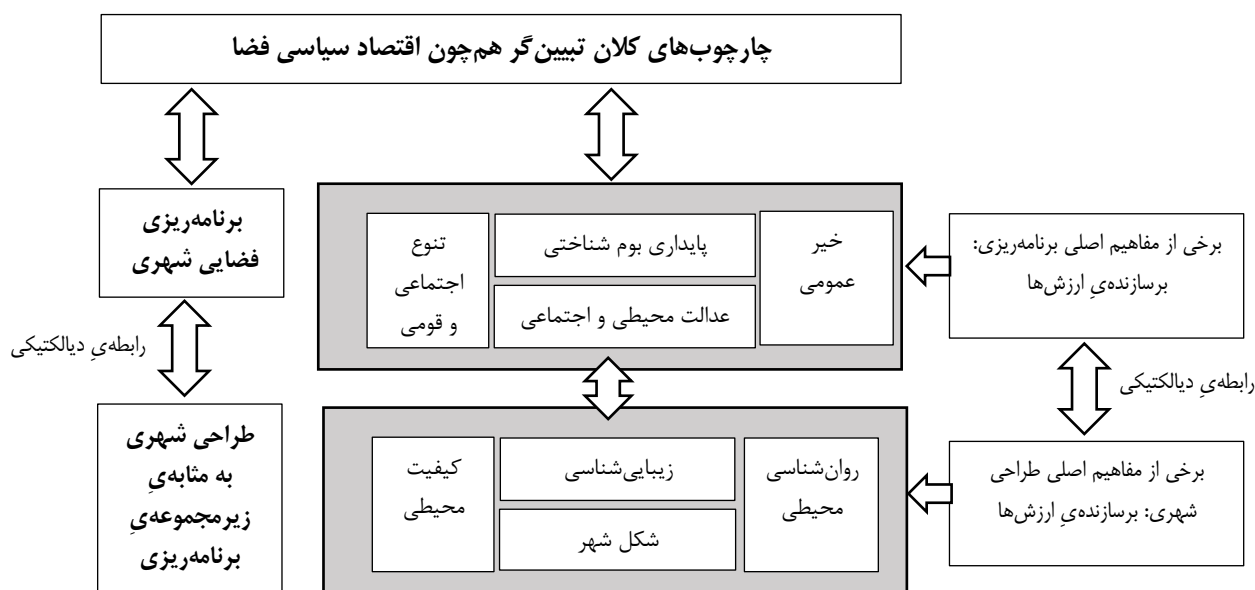
نتیجه‌گیری: احیای جایگاه اصلی طراحی شهری و ارتقای آن

«اندیشه‌ی استقلال طراحی شهری» و گسست آن از برنامه‌ریزی و تفاوت‌گذاری مابین آن دو چگونه شکل گرفته و سپس چنان بسطی یافته است؟ این مقاله در پاسخ به این پرسش به زمینه‌ی گسترده‌تری مراجعه کرد که: «هر تحلیلی در ارتباط با این تفاوت-

گذاری و تمایز و برجسته شدن نقش طراحی شهری»، ناگزیر و به حق، به جهان مسلط و غلبه یافته‌ی نئولیبرال رقابت جهانی معطوف است و در این میان چشم‌انداز واگرایانه‌ی ترویج یافته از سوی الگوواره‌ی نوین نوشهرگرایی نقش برجسته‌ای دارد». در این مقاله ما با طرح پرسشی روبرو بودیم که پاسخ به آن نیازمند تدوین نظریه‌ای گسترده‌تر در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی است تا از مجرای آن، ضمن روشن شدن مختصات پاسخ به این پرسش، بسط آن چیزی که در حوزه‌ی طراحی شهری صورت گرفته است روشن شود. بدیهی است که تا زمانی که چنین نظریه‌ای تدوین نشده باشد، هرگونه قضاوت درباره‌ی بسط و گسترش طراحی شهری و تسلط الگوواره‌ی نوشهرگرایی سرنوشتی جز هبوط به چاه ویل بحث‌هایی از جنس استقلال انضباط طراحی شهری نخواهد داشت. بر حسب معمول، عادت مألوف در ایران بر این است که بدون مسأحه در شرایط شکل‌گیری چنین گرایش در عرصه‌ی پژوهش-های شهری، طراحی شهری را به مثابه‌ی عرصه‌ای در حال ظهور و رهیافتی خودبسنده برای بهبود کیفیت زندگی در شهرها و عرصه‌های شهری تلقی می‌کنند. اما روشن نیست که استقلال در گزاره‌ی ذکر شده واجد چه مضمونی است؟ از همین روی اگر این گفته وجهی داشته باشد که طراحی شهری باید به مثابه‌ی حوزه‌ای مستقل در جامعه و به عنوان برنامه‌ی آموزشی مبسوط در دانشگاه‌ها در نظر گرفته شود (ورما، ۲۰۱۱)، تالی این است که بدون بازگشت به خاستگاه‌ها و ریشه‌های شکل‌گیری این حرفه پیش از جنگ دوم جهانی و پس از آن، دریافت درستی از جایگاه و موقعیتی که در آن ایستاده‌ایم - یعنی جهان غلبه یافته‌ی نئولیبرال مبتنی بر رقابت‌پذیری شهرها - ممکن نیست. البته اگر این گزاره بدان معنا است که برای شناخت جایگاه واقعی طراحی شهری رجوع به مبانی و مبادی و شناخت آن به عنوان یکی از محورهای اصلی برنامه‌ریزی، امری گریزناپذیر است.

با رجوع به آرای برخی از صاحب‌نظران در عرصه‌ی برنامه‌ریزی و طراحی شهری (Talén, 2008, 2009; McQuirk and Dowling, 2009; McLoughlin, 1994) می‌توان دریافت که بررسی و تحلیل اقتصاد سیاسی پس از جنگ دوم جهانی و به-طور ویژه پس از دهه‌ی ۱۹۹۰ - هم‌زمان با شکل‌گیری جنبش نوشهرگرایی - به میزانی در تاریخ اندیشه‌ی برنامه‌ریزی و طراحی شهری مهم است که باید پژوهش‌های مستقل و بنیادین در آن دهه‌ها انجام داد؛ اما با این حال و بر اساس بحث‌های مطرح شده در این مقاله روشن است که چارچوب نظری اقتصاد سیاسی فضایی، پایگاه فکری مناسبی برای بازآرایی تصورها و باورهای راسخ از طراحی شهری فراهم می‌کند و ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که جریان غالب طراحی شهری به معنای بنیادین کلمه غیرنظری است، به نحوی که ارتباط ماهوی ناچیزی با سایر رشته‌های پایه در علوم اجتماعی و مطالعات انسانی دارد (کاتبرت، ۲۰۱۱). پرداختن به این چارچوب نظری تبیین‌گر، نشان‌دهنده‌ی این است که آنچه در کانون بحث‌ها قرار دراد و باید داشته باشد، فهم تحولات شهری در بستر سرمایه‌داری است و این که بسیاری از موضوع‌ها هم‌چون کنش شهری/محیطی (کاربری زمین، مقررات شهری و سرمایه‌گذاری)، و رای‌کنترل اجتماعی دمکراتیک هستند (کاتبرت، ۲۰۱۱) و اقتصاد سیاسی فضایی در تبیین این وضعیت ره‌گشاست.

اشاره‌ی ما به این تحولات در این‌جا در نهایت اجمال است، اما از دیدگاهی که دنبال می‌شود، می‌توان فهمید، این که «موضوعی» به اندیشه‌ی استقلال طراحی شهری داشته باشیم متفاوت از آن نظریه‌ای است که باید برای تفاوت‌گذاری‌اش از برنامه‌ریزی تدوین شود. در این ارتباط استرنبرگ قائل به نظریه‌ای است که طراحی شهری را به عنوان عرصه‌ای از برنامه‌ریزی می‌داند و با موضوعاتی درگیر می‌شود که نقطه‌ی شکست بازار محسوب می‌شود؛ موضوع‌هایی هم‌چون عرصه‌ی تجربه‌ی انسانی که قابلیت کالایی شدن ندارد و عمدتاً در عرصه‌ی برنامه‌ریزی مطرح هستند. به بیانی دیگر به همراه مضامینی هم‌چون سرزندگی و حس مکان، مفاهیم عمیق‌تری حوزه‌ی عدالت محیطی، اجتماعی، انصاف اجتماعی - اقتصادی و قومی در ارتباط با تفاوت‌ها و تنوع‌ها و پایداری بوم‌شناختی نیز مورد توجه طراحی شهری قرار می‌گیرد. با پیمودن این مسیر، حرفه‌ی طراحی شهری از نو به جایگاه واقعی‌اش یعنی به عنوان شق مهمی از کاربست برنامه‌ریزی بازمی‌گردد؛ به طوری که همواره رابطه‌ی دیالکتیکی مابین آن دو نیز برقرار است (شکل شماره ۱).



شکل ۱. احیای جایگاه واقعی طراحی شهری و رابطه‌ی دیالکتیکی آن با برنامه‌ریزی

مدعیان استقلال طراحی شهری (به عنوان نمونه نگاه کنید به: Cuthbert, 2011) حتی اگر با ادعای شمول عام اصول طراحی به میدان آمده باشند به این دلیل که آن‌را در انگاشت‌های مرتبط با «کیفیت زندگی» خلاصه می‌کنند در پی این هستند که «کیفیت را بر صفحه‌ی پندار زیبایی‌شناختی»، آن‌هم زیبایی‌شناختی به معنایی که خود لحاظ می‌کنند، قرار دهند. بدیهی است که این دیدگاه نسبت به طراحی شهری، خود را یگانه نگاه به عرصه‌ی پژوهش شهری نمی‌داند، اما مساله‌ی اساسی در این‌جا، نسبتی است که با اهداف هنجاری گسترده‌تر در زمینه‌ی اقتصادی، اجتماعی و خیر عمومی برقرار می‌کند. اگر حامیان استقلال طراحی شهری در پی این باشند که خودبسندگی این رشته را - به شرطی که نظریه‌ی منسجم و متشکل آن‌را تدوین کرده باشند - مورد داوری قرار بدهند، دست‌کم در خصوص بسط آن در عرصه‌ی مطالعات شهری نمی‌توانند آن‌را با اصول و دستورکارهای برآمده از الگوواره‌های نوین هم‌چون نوشهرگرایی مورد داوری قرار دهند و به ورطه‌ی یک‌سونگری سقوط نکنند. وانگهی برخی از صاحب-نظران طراحی شهری (به عنوان نمونه نگاه کنید به: Child, 2010) با صادر کردن احکام کلی درباره‌ی استقلال این حرفه، توضیح نمی‌دهند که چگونه باب بحث‌های نوین هم‌چون اقتصاد سیاسی فضا در اندیشه‌ی نوشهرگرایی تجلی پیدا می‌کند؟ البته این به معنای آن نیست که این اندیشمندان از چارچوب و مفهوم یاد شده چیزی دریافته‌اند، بلکه بدان معناست که برای داوری درباره‌ی طراحی شهری و استقلال آن و تمایزگذاری با برنامه‌ریزی، نمی‌توان بدون تدوین نظریه‌ای منسجم، متشکل و دربرگیرنده در بستر گسترده‌تر واقعیت‌های اقتصادی و سیاسی نظام جهانی سرمایه‌داری و نیروهای مرتبط، منطق حاکم بر تحولات عرصه‌ی شهری را فهمید و این فهم با داوری پراکنده درباره‌ی خودبسندگی در اصول و دستورکارهای طراحی شهری ممکن نیست و یا اگر باشد بر آشوب فکری ما دامن می‌زند.

به عنوان نمونه کاتبرت (۲۰۱۱ و ۲۰۰۷) بر این باور است که طراحی شهری به اندازه‌ی معماری و برنامه‌ریزی شهری، ادعای استقلال و مشروعیت دارد. این فقط بخشی از داوری‌های پراکنده درباره‌ی منطق استقلال طراحی شهری است. در واقع گزاره‌هایی که در این فقره موجود است، به حدی از واقعیت آن‌چه که وجود دارد فاصله گرفته که تحلیل آن‌را نه تنها دشوار که غیرممکن می‌کند. کیست که با فضای فکری حاکم بر عرصه‌ی پژوهش شهری آشنا نباشد و نداند که طراحی شهری در سده‌ی بیستم به مثابه-ی زیرمجموعه‌ی مهم عرصه‌ی گسترده‌تر برنامه‌ریزی فضایی عمل می‌کرد و پس از تسلط فضای نئولیبرال و هم‌زمان با چرخش نئولیبرالی از تجویز به سمت حکمروایی شهری، طراحی شهری از موقعیت حاشیه‌ای نسبت به برنامه‌ریزی، در جایگاه مرکزی قرار گرفته است و ادعای رهیافتی راهبردی و پویا نسبت به فرآیند برنامه‌ریزی کاربری زمین، زمینه‌ی جدایی این‌دو را فراهم ساخته و در نهایت فرآیند انباشت سرمایه از طریق سوداگری زمین و به‌واسطه‌ی تضعیف مقررات و قوانین کاربری زمین و رنگ باختن

تجویز، تسهیل و تسریع شده است. در همین راستا در ادامه به طور فشرده برخی از خطوط اصلی دستاوردهای این نوشته برای مواجهه با چرخش یاد شده بیان می‌شود:

نخست - نیروی حاصل از چرخش نتولیرالی آن قدر قدرتمند بوده است که اکنون با توجه به سرشت دوران جدید و ماهیت مشکلات شهری، باید اندیشمندانی باشند تا با ندای بازگشت به برنامه‌ریزی نشان دهند نمی‌توان نظریه‌ای منسجم در طراحی شهری - بدون آن که چارچوب‌های کلان تبیین‌گر هم‌چون اقتصاد سیاسی فضا را جدی گرفت - تدوین کرد و می‌بایستی ذیل عرصه‌ی گسترده‌تر برنامه‌ریزی فضایی به مشکلات شهری نگریست. بدیهی است که اگر استقلال‌طلبی برخی از صاحب‌نظران طراحی شهری در سطح نخست نظریه باقی بماند، خطر چندانی پیش‌روی درک تحولات مشکلات شهری ندارد، اما زمانی که نظریه وارد میدان عمل می‌شود، شرایط و آرایش جدیدی در روابط نیروها وارد می‌کند.

دوم - فراخوان بازگشت به برنامه‌ریزی را می‌توان با برجسته کردن محورهای زیر نظام‌مند کرد (کاتبرت، ۲۰۱۱: ۱۳۹):

از آن‌جا که طراحی شهری را نمی‌توان ذیل علوم اجتماعی به طور خاص و علم به طور کلی، قرار داد (بند نخست فقره‌ی دوم این مقاله) و به منظور جلوگیری از غلتیدن آن به سمت عرفان و شهود، باید میان «دقت علمی» و «سنت طراحی» - سنتی که در آن احترام یک هنجار شکن روشنفکر از یک مفسر دقیق بیش‌تر است - توازن و تعادل برقرار کرد؛

≠ طراحی شهری، علی‌رغم کم‌مایگی نظری، می‌تواند به‌جای مطرح کردن ادعاهایی هم‌چون استقلال، به‌واسطه‌ی به رسمیت شناختن خود به عنوان عرصه‌ی دانش پژوهانه‌ای که ناتمام تئوریزه شده است و با برقراری پیوند میان دو وجه «عقلانی» و «احساسی» به فهم ناتمام‌های خود دست یابد که خود این درک به بقای طراحی شهری و آزادی عمل بیشتر آن منجر شده و زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا برخی از مهم‌ترین آموزه‌های نظریه‌ی برنامه‌ریزی را در خود درونی سازد؛

≠ کشمکش ذاتی و بنیادین مابین «علم» و «طراحی» می‌بایستی از سوی صاحب‌نظران طراحی شهری به عنوان پیش‌فرضی بنیادین پذیرفته شود؛ کشمکشی که در آن هیچ‌یک نباید امکان غلبه بر دیگری را داشته باشد. این تعارض ذاتی به درک برخی مباحث بنیادین در قلمروی طراحی شهری یاری می‌رساند؛

≠ طراحان در مقیاس شهری به‌جای پی‌گیری نافرجام مرزبندی و تعیین بخشی به خود به مثابه‌ی کنشی حرفه‌ای یا رشته‌ی دانشگاهی مستقل، با همراهی سایر دانش‌پژوهان درگیر در فرآیند تولید فضا، جایگاه واقعی خودشان را در این فرآیند تعریف کنند و این تحول به معنای فراتر رفتن از فعالیتی برای زیبایی‌سازی فضاهای عمومی است؛

≠ برنامه‌ریزی در قیاس با طراحی شهری به دلیل توجه به پژوهش‌های انتقادی و تمرکز و درگیری با دامنه‌ی وسیعی از موضوع‌های اجتماعی، محیطی و اقتصادی، به لحاظ آموزشی عرصه‌ی فراخ‌تری است که می‌تواند به راحتی طراحی را - که عمدتاً بر طراحی کالبدی متمرکز است - دربرگیرد، هرچند که انگاشت‌ها و مهارت‌های مهمی نیز در طراحی شهری نیز مطرح است که نیازمند توجه از سوی برنامه‌ریزان و ادغام آن‌ها در عرصه‌ی آموزش برنامه‌ریزی است.

سوم - آینده‌ی شهرگرایی انتقادی و مطالعات ریشه‌ای و بنیادین در این حوزه، در گرو توجه به ایده‌تئولوژی‌های مسلط در دوران حاضر است؛ ایده‌تئولوژی که الن بدیو از آن به عنوان «پارلمان‌تاریسم سرمایه‌سالار» یاد می‌کند و در این مقاله به فراخور بحث‌های مطرح شده، «چرخش نتولیرالی» نامیده شد. در این نگرش فوریت یا اضطرار «مساله‌ی بنیادین» شهرها که منبعث از وضعیت شهری (گون‌واردنا، ۲۰۱۱) جهانی برای تسهیل انباشت سرمایه و رقابت‌پذیری شهرها است، موضوع محوری و کلیدی خواهد بود و ناکارآمدی الگوواره‌های نوین هم‌چون نوشهرگرایی به دلیل جزمیت نظری و فقدان توجه به این موضوع‌های بنیادین در تحلیل مشکلات شهری، آشکار خواهد شد.

وانگهی، اگر دوران نوین به همراه ایده‌تئولوژی‌های مسلط، به‌واسطه‌ی ابزارهایی هم‌چون طراحی شهری مشروعیت یافته است، امکان بازگشت به جایی که خودتأملی انتقادی سبب ارتقای فهم و درک از مشکلات پیچیده‌ی شهری شود، دشوار خواهد بود. و اگر گفته شود که نتایج این نگاه مدعیان استقلال‌طلبان و مشروعیت‌خواهان برای طراحی شهری می‌تواند نتایج زیان‌باری داشته باشد، سعی می‌کنند با القای تفسیر مواردی پراکنده از خودبسندگی این رشته به بسط آن یاری رسانند و همین نگاه خود را در عدم تسلیم شدن به «چاقوب‌های کلان تبیین‌گر» به دیگران تحمیل می‌کنند. بدیهی است که در شرایط خطیر و پرمخاطره‌ی کنونی و در جایی که «منطق نتولیرالی اقتصاد جهانی» رونمایی شده است، بازگشت به این نگاه نمی‌تواند در عرصه‌ی شهری خطری در پی نداشته باشد. در واقع می‌توان استدلال کرد که احیای طراحی شهری به مثابه‌ی زیرمجموعه‌ی برنامه‌ریزی جز در «اقتصاد سیاسی

فضا» ممکن نمی‌شود و این‌جا اقلیمی بس سترگ است که پای صاحب‌نظرانی که در پی تفاوت‌گذاری طراحی شهری از برنامه‌ریزی و استقلال آن هستند به آن نمی‌رسد.

منابع و مأخذ

- امیدی، علی (۱۳۹۲). رویکردهای سه‌گانه‌ی روش‌شناختی در مطالعات علوم اجتماعی و مقایسه‌ی آن با نظریه‌ی ادراکات علامه طباطبایی، *مجله حکمت و فلسفه*، ۹(۴)، ۹۹-۱۱۸.
- امیدی‌فرد، علی (۱۳۸۴). بررسی و نقد نظریه‌ی هیوم در باب علیت، *اندیشه‌های فلسفی*، ۲(۴)، ۸۷-۱۰۰.
- برج، یوگنی.ال. (۲۰۱۱). از سیام تا انجمن نوشهرگرایی، چاپ شده در *بنرچی، تردید و لوکایتو سیدریس، آناستازیا(ویراستاران)، طراحی شهری، مفاهیم و جریان‌های معاصر، ترجمه‌ی رضا بصیری مؤدهی، نوید پورمحمدرضا و حمیده فرهمندیان، انتشارات طحان، چاپ اول، ۱۳۹۴*.
- پالاتزو، دنیولو. (۲۰۱۱). سنن آموزشی، چاپ شده در *بنرچی، تردید و لوکایتو سیدریس، آناستازیا(ویراستاران)، طراحی شهری، مفاهیم و جریان‌های معاصر، ترجمه‌ی رضا بصیری مؤدهی، نوید پورمحمدرضا و حمیده فرهمندیان، انتشارات طحان، چاپ اول، ۱۳۹۴*.
- پایا، علی. (۱۳۹۵). *فلسفه‌ی تحلیلی از منظر عقلانیت نقاد*. تهران: انتشارات طرح نقد.
- پایا، علی، ابراهیم آبادی، حسین و آروین، بهار. (۱۳۹۴). *آسیب‌شناسی نقادانه علوم انسانی و اجتماعی*. تهران: انتشارات طرح نقد.
- پوپر، کارل ریموند. (۱۳۶۹). *جستجوی ناتمام*. ترجمه ایرج علی آبادی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- پولانی، کارل. (۱۳۹۱). *دگرگونی بزرگ: خاستگاه‌های سیاسی و اقتصادی روزگار ما*. ترجمه‌ی محمد مالجو، تهران: انتشارات سیمای دانش.
- حسینی، شبگیر. (۱۳۹۴). *نظریه‌ی مارکسیستی ارزش و سه برهان آن*. منتشر شده در سایت پروبلماتیکا، ۱۴-۳۸. <http://problematica.com/the-theory-of-surplus-value/>
- حقدار، علی‌اصغر. (۱۳۷۲). رهیافت فکری کارل پوپر. *کیهان اندیشه*، ۵۱، ۱۸-۲۲.
- فیشرمن، رابرت. (۲۰۱۱). باز و محصور: تغییر پارادایم‌ها در طراحی شهری مدرن، چاپ شده در *بنرچی، تردید و لوکایتو سیدریس، آناستازیا(ویراستاران)، طراحی شهری، مفاهیم و جریان‌های معاصر، ترجمه‌ی رضا بصیری مؤدهی، نوید پورمحمدرضا و حمیده فرهمندیان، انتشارات طحان، چاپ اول، ۱۳۹۴*.
- کاتیرت، الکساندر (۲۰۱۱). طراحی شهری و اقتصاد سیاسی فضایی، چاپ شده در *بنرچی، تردید و لوکایتو سیدریس، آناستازیا(ویراستاران)، طراحی شهری، مفاهیم و جریان‌های معاصر، ترجمه‌ی رضا بصیری مؤدهی، نوید پورمحمدرضا و حمیده فرهمندیان، انتشارات طحان، چاپ اول، ۱۳۹۴*.
- گون‌واردنا، کانیشکا. (۲۰۱۱). شهرگرایی انتقادی: فضا، طراحی، انقلاب، چاپ شده در *بنرچی، تردید و لوکایتو سیدریس، آناستازیا(ویراستاران)، طراحی شهری، مفاهیم و جریان‌های معاصر، ترجمه‌ی رضا بصیری مؤدهی، نوید پورمحمدرضا و حمیده فرهمندیان، انتشارات طحان، چاپ اول، ۱۳۹۴*.
- مارکس، کارل. (۱۳۹۴). *سرمایه، نقد اقتصاد سیاسی جلد اول*، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: انتشارات لاهیتا.
- ورما، نیراج. (۲۰۱۱). طراحی شهری: یک پروژه‌ی تئوریزه شده‌ی ناتمام، چاپ شده در *بنرچی، تردید و لوکایتو سیدریس، آناستازیا(ویراستاران)، طراحی شهری، مفاهیم و جریان‌های معاصر، ترجمه‌ی رضا بصیری مؤدهی، نوید پورمحمدرضا و حمیده فرهمندیان، انتشارات طحان، چاپ اول، ۱۳۹۴*.
- Arefi, M. (2004). The pedagogy of the American city: revisiting the concepts of place, non-place, and place lessness. *Urban Design International*, 9(3), 103-117.
- Arefi, M., & Triantafillou, M. (2005). Reflections on the pedagogy of place in planning and urban design. *Journal of planning education and research*, 25(1), 75-88.
- Carmona, M. (2009). Design coding and the creative, market and regulatory tyrannies of practice. *Urban Studies*, 46(12), 2643-2667.
- Childs, M. C. (2010). A spectrum of urban design roles. *Journal of Urban Design*, 15(1), 1-19.
- Cullingworth, B., & Nadin, V. (2006). *Town and Country Planning in the UK*. Routledge.
- Cuthbert, A. (2001). Going global: Reflexivity and contextualism in urban design education. *Journal of Urban Design*, 6(3), 297-316.
- Cuthbert, A. (2003). Introduction. In *Designing cities*, Ed. A. Cuthbert, 1-20. Oxford, UK: Blackwell.
- Cuthbert, A. R. (2005). A debate from down-under: spatial political economy and urban design. *Urban Design International*, 10(3-4), 223-234.
- Cuthbert, A. (2006). *The form of cities*. Oxford, UK: Blackwell.

- Cuthbert, A. R. (2007). Urban design: requiem for an era—review and critique of the last 50 years. *Urban Design International*, 12(4), 177-223.
- Day, K. (2003). New urbanism and the challenges of designing for diversity. *Journal of Planning Education and Research*, 23(1), 83-95.
- Dickenson, D. (2002). Commodification of human tissue: implications for feminist and development ethics. *Developing World Bioethics*, 2(1), 55-63.
- Ellis, C. (2002). The new urbanism: Critiques and rebuttals. *Journal of Urban Design*, 7(3), 261-291.
- Fainstein, S. S. (2000). New directions in planning theory. *Urban affairs review*, 35(4), 451-478.
- Fainstein, S. S. (2005). Planning theory and the city. *Journal of planning education and research*, 25(2), 121-130.
- Fainstein, S. S. (2008). Mega-projects in New York, London and Amsterdam. *International Journal of Urban and Regional Research*, 32(4), 768-785.
- Fainstein, S. (2010). *The just city*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Florida, R. (2000). *Competing in the age of talent*. Pittsburgh, PA: Mellon Foundation.
- Florida, R. (2003). *The Rise of The Creative Class*. Melbourne: Pluto.
- Florida, R.L. (2002). *The Rise of the Creative Class and How It's Transforming Work, Leisure, Community and Everyday Life*. New York: Basic Books.
- Forester, J. (1989). *Planning in the face of power*. Berkeley: University of California Press.
- Forester, J. (1999). *The deliberative practitioner*. Cambridge, MA: MIT Press.
- Marsh, D., & Furlong, P. (2002). A skin not a sweater: ontology and epistemology in political science. *Theory and methods in political science*, 2, 17-41.
- Garde, A. (2006). Designing and developing new urbanist projects in the United States: Insights and implications. *Journal of Urban Design*, 11(1), 33-54.
- Gillies, D. (2000). *Philosophical Theories of Probability*. London: Routledge.
- uu ndrr, .. (2004). hhpnrng the pnmrr's ggo-ideal: a Lacanian interpretation of planning education. *Journal of Planning Education and Research*, 23(3), 299-311.
- Gunder, .. (2006). uunnnabttty: Pnnmng's saving grce or rodd to prrdoon?. *Journal of planning education and research*, 26(2), 208-221.
- Gunder, M. (2010). Planning as the ideology of (neoliberal) space. *Planning theory*, 9(4), 298-314.
- Gunder, M. (2011). Commentary: Is urban design still urban planning? An exploration and response. *Journal of Planning Education and Research*, 31(2), 184-195.
- Gunder, M., & Hillier, J. (2007). Planning as urban therapeutic. *Environment and Planning A*, 39(2), 467-486.
- Gunder, M., and J. Hillier. (2009). *Planning in ten words or less*. Farnham, UK: Ashgate.
- Hackworth, J. (2007). *The neoliberal city*. Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Harvey, D. (1982). *The limits to capital*. Oxford: Basil Blackwell.
- Harvey, D. (2010). *The enigma of capital*. London: Profile Books.
- Healey, P. (2005). *Collaborative planning*. London: Palgrave Macmillan.
- Helmer, O., Brown, B., & Gordon, T. (1966). *Social technology*. Basic Books.
- Higgins, M. (2010). Urban design and the planning system in Aotearoa-New Zealand: Disjuncture or convergence?. *Urban Design International*, 15(1), 1-21.
- Jenkins, B. (2006). The Dialectics of Design., space and culture vol. 9 no. 2, may 2006 195-209.
- Krieger, A. (2006). Territories of urban design. In *Urban design futures*, Ed. M. Moor & J. Rowland, 18-29. London: Routledge.
- Lang, J. (2007). Urban design as a discipline and as a profession. In *The urban design reader*, Ed. M. Larice & E. Macdonald, 461-78. London: Routledge.
- Larice, M., and E. Macdonald. (2007). Edoos' nrroduoon. In *The urban design reader*, Ed. M. Larice & E. Macdonald, 308-9. London: Routledge.
- Lynch, K. (1980). City design: What it is and how it might be taught. *Urban Design International*, 1(2), 48-53. Reprinted in Banerjee, T. & Southworth, M. (Eds.) (1990). *City Sense and City Design*, Cambridge: MIT Press.
- Mackie, G. (2003). *Democracy Defended*, Cambridge, MA: Cambridge University Press.
- Madanipour, A. (2006). Roles and challenges of urban design. *Journal of urban design*, 11(2), 173-193.
- Manee.S.H. (2018). The 'T.uhf' 5 ttween Raalssm and nn ii-Realism. *International Journal of Philosophy*, 6(2), 32-39.
- Marshall, R. (2003). *Emerging urbanity: Global urban projects in the Asia Pacific Rim*. London: Spon Press.

- McGuirk, P., & Dowling, R. (2009). Neoliberal privatisation? Remapping the public and the private in Sydney's masterplanned residential estates. *Political Geography*, 28(3), 174-185.
- McLoughlin, J. B. (1994). Centre or periphery? Town planning and spatial political economy. *Environment and Planning A*, 26(7), 1111-1122.
- Memon, A. (1993). *Keeping New Zealand green*. Dunedin, New Zealand: University of Otago Press.
- Moughtin, C., Cuesta, R., Sarris, C., & Signoretta, P. (2003). *Urban Design. Method and Techniques* (2nd Edition), Amsterdam: Architectural Press.
- Murphy, L. (2008). Third-wave gentrification in New Zealand: The case of Auckland. *Urban Studies*, 45(12), 2521-2540.
- Polanyi, Karl. (2001). *The great transformation: the political and economic origins of our time*, Boston: Beacon Press.
- Popper, K. R. (2002). *The Logic of Scientific Discovery*. London and New York: Routledge.
- Punter, J. (2006). The planning system and the delivery of design quality. In *Urban design futures*, Ed. M. Moor and J. Rowland, 50-56. London: Routledge.
- Punter, J. (2007). Developing urban design as public policy: Best practice principles for design review and development management. *Journal of Urban Design*, 12(2), 167-202.
- Research* 32 (4): 768-785.
- Richardson, A. and Uebel, T. (eds.) (2007). *The Cambridge companion to logical empiricism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Schaffer, J. (2000a). Causation by disconnection. *Philosophy of Science*, 67(2), 285-300.
- Schaffer, J. (2004b). Trumping preemption. *The Journal of Philosophy*, 97(4), 165-181. repr. in Collins et al. (Eds.) (2004), 59-73.
- Seamon, D. (1996). A Singular Impact, *Environmental and Architectural Phenomenology Newsletter*, 7(3): 5-8.
- Smith, N. (2008). *Uneven Development: Nature, Capital and Production of Space*. Third Edition, The University of Georgia Press, Athens and London.
- Smith, Stive (2001). *Reflectivist and Constructivism Approach in International Theory*. Columbia: University of South Carolina Press.
- Snow, M. (2004). Towards an urban design agenda for Queensland? The role of the UDAL. *Australian Planner*, 41(2), 22-24.
- Solomon, D. (2003). *Global city blues*. Washington, DC: Island Press.
- Sternberg, E. (2000). An integrative theory of urban design. *Journal of the American Planning Association*, 66(3), 265-278.
- Strong, A.L. (1990). G. Holmes Perkins: Architect of the School's Renaissance in .. L. Osoong, .. E. Thomas (Eds.) *The Book of the School. 100 Years*, Philadelphia: The Graduate School of Fine Arts of the University of Pennsylvania.
- Talen, E. (2006). Design that enables diversity: The complications of a planning ideal. *Journal of Planning Literature*, 20(3), 233-249.
- Talen, E. (2008). New urbanism, social equity, and the challenge of post-Katrina rebuilding in Mississippi. *Journal of Planning Education and Research*, 27(3), 277-293.
- Talen, E. (2009). Design by the rules: The historical underpinnings of form-based codes. *Journal of the American Planning Association*, 75(2), 144-160.
- Taylor, N. (2009). Legibility and aesthetics in urban design. *Journal of Urban design*, 14(2), 189-202.
- The Builder (1908). *The Systematic Study of Town Planning*, The Builder. Available <https://www.library.cornell.edu/Reps/DOCS/%20liverpool.htm> (accessed 15 March 2009).
- Woodward, J. (2003). *Making Things Happen: A Theory of Causal Explanation*, Oxford: Oxford University Press.
- Woodward, J. (2004). Counterfactuals and Causal Explanation. *International Studies in the Philosophy of Science*, 18, 41-72.
- Yilmaz-Saygin, N. (2006). Commodification of Cities: Promoting Izmir (Turkiye) as a World City. 42nd ISoCARP Congress 2006.
- Zimmerman, M. (2001). Is new urbanism growing old? An interview with Andres Duany. *Planning* 67(6), 10-13.